





اعجاز امیران عالم علیهم السلام (معجزات امام حسن مجتبی علیه السلام)

نویسنده:

احمد متوسل

ناشر چاپی:

دارالفکر

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۱۰	اعجاز امیران عالم علیهم السلام (معجزات امام حسن مجتبی علیه السلام)
۱۰	مشخصات کتاب
۱۰	پیشگفتار
۱۱	معجزات امام حسن مجتبی علیه السلام قبل و بعد از دوران کودکی
۱۱	اخبار پیامبر قبل از ولادت امام مجتبی و معجزات ایشان در هنگام طلوع نور مقدسش
۱۱	اشاره
۱۱	معراج پایگاه ابرار
۱۱	قصرهای گوناگون یا حدیث گریه
۱۲	پاره‌ی تن رسول خدا
۱۲	درختان به یاد ماندنی
۱۲	نام‌های مقدس که قبلاً پنهان بود
۱۲	در حال طلوع نور امیر عالم
۱۳	نامهای آسمانی یا اسم اعظم
۱۳	به پاس احترام به امام
۱۳	نام او به فرمان خداوند
۱۳	برگرفته شده از اسم خدا
۱۴	معجزات امام حسن مجتبی علیه السلام در زمان کودکی
۱۴	نبوت پدر امامت
۱۴	فرزندانم برای چه می‌گیرند؟
۱۵	نگاه به چهره‌ی برگزیدگان
۱۵	توحید و ولایت، رمز شفاعت
۱۵	نوری درخشنده در خدمت فرزند پیامبر

عالم در فرمان او است	۱۶
محفل سرور و عشق	۱۶
جهان تحت فرمان سروران عالم	۱۶
سینه یا گنجینه‌ی دانش بیکران الهی	۱۶
اشاره	۱۶
ام‌اینها و کلیددار بهشت	۱۷
همچو فرزندی که بسوی پدر می شتابد	۱۷
عیدی خداوند به مقربین	۱۷
توسل به آبرومندان، تنها راه نجات	۱۸
معجزات امام حسن مجتبی علیه‌السلام همراه با خمسه‌ی طیبه علیهم السلام	۱۹
نقش صورت حور العین‌ها در بهشت	۱۹
پیامبر و محک دوستی در ایمان	۱۹
خدمتگذاران آسمانی	۱۹
سرزمین‌های پاک و مطهر	۲۱
اینها پسران رسول خدا هستند	۲۲
شفاعت رمز ترقی و رشد در موجودات	۲۳
خداوند نخواست دل آنها بشکند	۲۳
قلم قدرت محبوب	۲۴
این دو فرزندم را چه می شود!	۲۴
آغوش‌های نورانی	۲۵
رایحه‌ی سیب	۲۵
معجزات امام حسن مجتبی علیه‌السلام بعد از زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم همراه با امیرالمؤمنین علیه‌السلام	۲۶
دانش فراگیر ریحانه‌ی زهراء	۲۶
با دست مبارکش اشاره نمود	۲۸

- ۲۸ پادشاهان ریزخوار سفره‌ی وحی
- ۲۹ این جوان در علم خدا غرق است
- ۳۰ معجزات کریم اهل بیت امام حسن مجتبی بعد از زمان امیرالمؤمنین علیهم السلام
- ۳۰ زمین شکافته شد
- ۳۰ قدرت فوق العاده
- ۳۱ پایان بخش آتش ظلم
- ۳۱ به آنچه که خواستم دست یافتم
- ۳۱ هدیه‌ای به یک دوست
- ۳۱ امام همه‌ی آن مردم
- ۳۲ سفره‌ی آسمانی
- ۳۲ سزای جسارت و توهین
- ۳۲ از برکت امام طعام کم نمی شد
- ۳۲ نموداری از مظلومیت خاندان وحی
- ۳۳ نشانه‌های عبادت
- ۳۳ گوشواره‌های عرش پروردگار
- ۳۳ نوشته‌های بال ملخ
- ۳۳ به الهام خداوند دانستم
- ۳۴ ستارگان آسمان
- ۳۴ فرمانروایان آفرینش
- ۳۴ دوست دارم معجزه‌ای را
- ۳۴ بی ادبی مزمن
- ۳۵ اهل بیت، پایه گذاران معرفت
- ۳۵ پادشاهان؛ جیره خور اولیاء الهی
- ۳۶ گواهی می دهیم شما ولی پروردگارید

- تعداد خرماهای درخت ۳۶
- اسامی شیعیان در دیوان همیشگی ۳۶
- سبز کردن نخل خشکیده و آوردن رطب تازه ۳۷
- برکات عظیم همراهی با ولی اعظم پروردگار ۳۷
- خبر دادن از نیرنگ و ذلت کوفیان ۳۷
- اخباری از شهادت و معجزات امام حسن مجتبی علیه السلام در هنگام شهادت ۳۸
- هرگاه او را می نگرم ۳۸
- فرشتگان یاوران دیرینه در غم اهل بیت علیهم السلام ۳۸
- اشاره ۳۸
- پیوند ناگسستنی در دنیا و آخرت ۳۸
- فرزندان ما پاره های جگر ما هستند ۳۸
- گروهی ستمگر ۳۹
- همانند رسول خدا ۳۹
- مرا به سم خواهند کشت ۳۹
- مصیبتی به من خواهد رسید ۴۰
- واپسین لحظه غروب خورشید ۴۰
- اخبار غیبیه ی امام حسن مجتبی و برخی از معجزات اهل بیت گرامی ایشان علیهم السلام ۴۰
- آیا کسی هست مظلومی را یاد کند ۴۰
- خبر به مظلومیتی بزرگ ۴۱
- فرزندم؛ عمویت را تنها نگذاری ۴۱
- مگر حسن پسر من نیست؟ ۴۲
- مقام ارجمند فرزندان امام مجتبی ۴۲
- آب شفا بخش ۴۲
- ارزش و عظمت روپوشی در نزد خداوند ۴۲

۴۲	خداوند را به حق شما سوگند دادیم
۴۳	رحمت خدا به واسطه فرزندی از امیران عالم
۴۳	بهشت پاداش زیارت کریم اهل بیت
۴۳	بهبودی نجات
۴۳	به من سلام بفرستید
۴۴	یادی از جگر گوشه امام حسن علیه السلام
۴۴	پاورقی
۴۶	مؤسسه نور فاطمه زهرا سلام الله علیها

اعجاز امیران عالم علیهم السلام (معجزات امام حسن مجتبی علیه السلام)

مشخصات کتاب

عنوان و نام پدیدآور: معجزات امام حسن مجتبی علیه السلام از ولادت مبارک تا شهادت مظلومانه / تالیف احمد متوسل، ۱۳۴۴.
 مشخصات نشر: تهران: دارالفکر، ۱۳۸۶. مشخصات ظاهری: ۱۱۸ ص. شابک: ۱۰۰۰۰ ریال : ۹۷۸-۹۶۴-۲۶۱۱-۴۲-۳ وضعیت
 فهرست نویسی: فایا یادداشت: عنوان دیگر: معجزات امام حسن علیه السلام از ولادت تا شهادت. یادداشت: بالای عنوان: اعجاز
 امیران عالم. عنوان دیگر: اعجاز امیران عالم. موضوع: حسن بن علی، امام دوم، ۳ - ۵۰ق. -- معجزات. موضوع: حسن بن علی، امام
 دوم، ۳ - ۵۰ق. -- کرامات. رده بندی کنگره: ۱۳۸۶/BP۴۰/۶۵ م ۶۲م رده بندی دیویی: ۲۹۷/۹۵۲ شماره کتابشناسی ملی:
 ۱۰۸۵۹۹۸

پیشگفتار

بسم الله الرحمن الرحيم بازگو نمودن شیرینی های فضائل خاندان نبوت علاوه بر استحکام پایه های اعتقادی در انسانها، باعث اتکاء
 امید به پیشوایان دین و دنیا در امر آخرت، این سفری که همگان اجبارا باید پیمایند؛ می شود. همچنین با یادآوری و اندیشه در
 آنها امکان رسیدن به پاسخهایی که تاکنون برایمان روشن نشده است ممکن می سازد. توانمندیها و دانش بیکران خاندان وحی
 صلوات الله علیهم اجمعین که در معجزات آن بزرگواران به ظهور رسیده چراغ راه و باعث هدایت شده و می شود. چرا که خداوند
 متعال آنچه را در این مسیر لازم بوده در اختیار آنها گذارده است. آنها حجت های الهی هستند که در قیامت خداوند به خاطر بودنشان
 در بین مردم از بندگان خود سؤال می کند. به تبیین و تشریح رسای امام صادق علیه السلام از معنی حجت و تسلط شگرف و احاطه
 علمی خاندان رسالت علیهم السلام دقت می نمایم: ان الله أحکم و أکرّم و أعظم و أعدل من عن یحتیج بحجّة ثم یغیب عنه شیئا من
 اموره. [۱]. همانا پروردگار عالم حکیم تر و عزیزتر و بزرگتر و عادل تر از آن است که احتجاج نماید به وسیلهی حجت خود
 (امام علیه السلام) و چیزی از امورات مردم را از چشم آن حجت خود پنهان نماید. بنابراین پیامبر و امام معصوم علیهم السلام به خاطر
 برخورداری از دانشها، آگاه [صفحه ۱۰] و محیط بر همه ی زمانها، و بر تمامی مردم بلکه بر همه ی مخلوقات جهان آفرینش و ظاهر
 کننده ی دلیل و برهان خداوند هستند. چنانچه در زیارت جامعیه کبیره که از لسان مطهر امام هادی علیه السلام بیان شده است این
 چنین خاندان وحی علیهم السلام را می خوانیم. السلام علی... و بقیة الله و خیرته، و حزبه و عیبة علمه، و حجت و صراطه و نوره و
 برهانه و رحمه الله و برکاته. سلام بر... باقی مانده و برگزیدگان الهی و حزب خدا، مخزن دانش او حجت، راه، نور و برهان و دلیل
 روشن الهی که رحمت و برکات خداوند نثارشان باد. در این نوشتار، به برخی از معجزات سبط پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم امام
 مجتبی علیه السلام که در طی زندگانی شریف ایشان آشکار شده و در هفت بخش تنظیم گردیده است، اشاره شده است. توفیق و
 قبولی گفتگو و مطالعه ی فضائل خاندان وحی علیهم السلام را برای خود و همگان از ظاهر کننده ی قدرت خداوند، و پایان برنده ی
 حجت های الهی، و وارث همه ی پیامبران حضرت مهدی ارواحنا فداء مسئلت می شود. (یا ایها العزیز مسنا و أهلنا الضر و جئنا بیضاعة
 مزجاء فأوف لنا الکیل و تصدق علینا ان الله یجزی المتصدقین). ای عزیز یگانه حجت حق، ما با همه ی اهل خود به فقر و زیان و
 بیچارگی گرفتار شدیم و با متاعی ناچیز و بی قدر حضور تو آمدیم؛ محبت فرما و بر قدر احسانت به ما بیفز و از ما به صدقه ای
 دستگیری کن که خدا صدقه دهندگان را نیکو پاداش می دهد. مجاور کریمه ی اهل بیت علیهم السلام حضرت فاطمه ی معصومه
 علیها السلام احمد متوسل [صفحه ۱۲]

معجزات امام حسن مجتبی علیه السلام قبل و بعد از دوران کودکی

اخبار پیامبر قبل از ولادت امام مجتبی و معجزات ایشان در هنگام طلوع نور مقدسش

اشاره

ابوذر غفاری رحمه الله می گوید: دیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم حسنین علیهما السلام را می بوسید و می فرمود: من احب الحسن و الحسین و ذریتهما مخلصا لم تفتح النار وجهه، و لو كانت ذنوبه بعدد رمل عالج، الا أن يكون ذنباً يخرج من الايمان. هر کس حسن و حسین و فرزندان آنها از روی اخلاص دوست داشته باشد آتش جهنم چهره‌ی او را نمی سوزاند، گرچه گناهانش به اندازه‌ی ریگهای بیابان باشد، مگر آن که دارای گناهی باشد که موجب خروج او از ایمان گردد. قطره‌ای از دریای فضائل اهل بیت علیهم السلام: ۲ / ۴۳۹، به نقل از کامل الزیارات: ۱۱۳ ح ۴، بحار الأنوار: ۴۳ / ۲۶۹ ح ۲۹. [صفحه ۱۳]

معراج پایگاه ابرار

امام باقر علیه السلام می فرماید؛ رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: شبی که به معراج رفتم، خداوند عزوجل به من وحی فرمود: یا محمد؛ چه کسی را در زمین از امتت به جای خود گذاشتی؟ - در حالی که خدا داناتر بود -، گفتم: ای پروردگارم؛ برادرم را. خداوند فرمود: علی بن ابی طالب را. گفتم: آری، ای پروردگار من. سپس فرمود: ای محمد؛ به درستی به اهل زمین نگاه نمودم به اطلاع کامل، پس تو را برای ذکر و یاد خودم انتخاب نمودم. به یاد تو هستم مگر اینکه تو هم به یاد من هستی، من محمود هستم و تو محمد. دوباره نگاه کردم به اهل زمین با اطلاع کامل، و از آنها علی بن [صفحه ۱۴] ابی طالب را انتخاب کردم و او را وصی و جانشین تو قرار دادم. تو سید و بزرگ پیامبران هستی و علی سید و بزرگ جانشینان آنها. من اسم او را از اسم خود گرفتم. من اعلی هستم و او علی. ای محمد؛ انی خلقت علیا و فاطمه و الحسن و الحسین و الأئمة من نور واحد، ثم عرضت ولایتهم علی الملائکة، فمن قبلها کان من المقربین و من جحدھا کان من الکافرین. یا محمد؛ لو أن عبد من عبادي، عبدني حتى ينقطع، ثم لقيني جاحدا لولایتهم أدخلته ناري. ای محمد؛ همانا من؛ علی و فاطمه و حسن و حسین و امامان بعد از او (علیهم السلام) را از یک نور آفریدم. بعد از آن، ولایت و دوستی آنها را بر همه‌ی فرشتگان عرضه نمودم. فرشتگانی که ولایت و دوستی آنها را پذیرفتند از نزدیکترین آنها به من شدند و کسانی نپذیرفتن از کافران شدند. ای محمد؛ اگر بنده‌ای از بندگانم مرا عبادت کند تا اینکه نفسش قطع شود، و مرا ملاقات کند در حالی که ولایت و دوستی آنها را نداشته باشد او را بر آتش داخل می کنم. سپس پروردگارم به من فرمود: ای محمد؛ آیا دوست داری آنها را ببینی؟ گفتم: آری. فرمود: از آنجا که هستی جلوتر بیا. من قدمی پیش رفتم در حالی که علی بن ابی طالب و حسن و حسین و علی بن الحسین و محمد بن علی و جعفر بن محمد و موسی بن جعفر و علی بن موسی و محمد بن علی و علی بن محمد و حسن بن علی و حجة بن الحسن (علیهم السلام) را دیدم، او - حضرت مهدی علیه السلام - در وسط آنها ایستاده و مانند ستاره‌ای می درخشید. در آن حال به خداوند عرض کردم: ای پروردگار من؛ این‌ها چه [صفحه ۱۵] کسانی هستند؟ فرمود: اینان امامان بعد از تو هستند و آن ایستاده، قیام کننده‌ی من است. کسی است که حلال می کند حلال مرا، و حرام می کند حرام مرا، و از دشمنانم انتقام می گیرد. یا محمد؛ أحبه فأني أحبه و من احب من يحبه. ای محمد؛ او را - حضرت مهدی علیه السلام - دوست بدار که همانا من او را دوست می دارم و دوست می دارم کسی را که او را دوست بدارد. [۲].

قصرهای گوناگون یا حدیث گریه

هنگامی که امام حسن مجتبی علیه السلام بر اثر زهری که به او خوراندند، مسموم شد و در بستر شهادت قرار گرفت، اثر زهر به گونه ای آن حضرت را رنجور کرد که رنگ مبارکش سبز شد. امام حسین علیه السلام به بالین برادر آمد و به ایشان فرمود: چرا رنگ تو را این گونه مایل به سبز می بینم؟ امام حسن علیه السلام گریست و فرمود: برادر من؛ حدیث جدم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در مورد من و تو صحیح است. آنگاه این دو برادر دست به گردن هم انداختند و مدت طولانی با هم گریه کردند. از امام حسن علیه السلام سؤال شد حدیث جدت چه بود؟ فرمود: جدم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به من خبر داد، هنگامی که در شب معراج وارد باغهای بهشت شدم، و از کنار خانه های مؤمنان عبور می کردم، دو قصر باشکوه را در کنار هم دیدم که هر دو هم شکل [صفحه ۱۶] و همسان بودند، ولی یکی از آنها از زبرجد سبز و دیگری از یاقوت سرخ ساخته شده بود. به جبرئیل گفتم: خداوند این دو قصر را برای چه کسانی بنا کرده است؟ جبرئیل گفت: یکی از آنها از آن حسن علیه السلام و دیگری برای حسین علیه السلام است. گفتم: ای جبرئیل؛ چرا رنگ آنها مانند هم نیست و متفاوت است؟ جبرئیل ساکت شد و جوابی نداد. به او گفتم چرا سخن نمی گوئی؟ گفت: از شما شرم دارم بگویم. گفتم ای جبرئیل، تو را به خدا سوگندت می دهم که علت گوناگونی این دو قصر را به من بگوئی. جبرئیل گفت: راز سبز بودن قصر امام حسن علیه السلام این است که او به وسیله زهر از دنیا می رود، و هنگام شهادت بدنش بر اثر زهر سبز رنگ می گردد. و اما سرخی قصر امام حسین علیه السلام از این روست که او کشته می شود و چهره اش به خونسرخ می گردد. در این هنگام امام حسن و امام حسین علیهما السلام گریستند و حاضران، صدا به گریه و نوحه بلند نمودند. [۳].

پاره ی تن رسول خدا

علامه مجلسی قدس سره از کتاب های معتبر روایت کرده است که، ام الفضل همسر عباس عموی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به خدمت آن بزرگوار رسید و عرض کرد: من در عالم خواب دیدم پاره ای از بدن شما در دامن من [صفحه ۱۷] بود. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: انشاء الله به زودی خداوند فرزندی به فاطمه علیها السلام عطا خواهد نمود و تو متکفل تربیت او خواهی شد. طولی نکشید که امام مجتبی علیه السلام به دنیا آمد و پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم ایشان را به ام الفضل سپرد تا به همراه «قثم» پسر عباس، امام مجتبی علیه السلام را شیر دهد. [۴].

درختان به یاد ماندنی

از روایت عروه ی بارقی از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فهمیده می شود که: «حسن و حسین» اسم دو درخت در بهشت است، که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در شب معراج از میوه ی آن دو درخت تناول نمود. [۵].

نام های مقدس که قبلا پنهان بود

علامه ی مجلسی قدس سره در کتاب «جلاء العیون» می گوید: قبل از امام حسن و امام حسین علیهما السلام کسی به نام آن بزرگواران نامیده نشده بود، و این از معجزات این دو امام علیهما السلام است. چنانچه کسی به اسم «محمد» و «علی» قبل از ایشان - از پیامبران - به این نام ها نامیده نشده است. چنانچه حق تعالی در قصه ی حضرت یحیی علیه السلام می فرماید: «ما پیش از او برای او همانمی قرار نداده بودیم» [۶]. [صفحه ۱۸]

در حال طلوع نور امیر عالم

مرحوم سید مرتضی در کتاب «عیون المعجزات» می گوید: حضرت فاطمه علیها السلام امام حسن علیه السلام را به دنیا آورد، در حالی که یازده سال بیشتر نداشت و ولادت آن امام همام علیه السلام شبیه ولادت جد بزرگوار و پدر گرامی او بود. و کان طاهرا و مطهرا، یسبح فی حال و ولادته و یقرأ القرآن. آن حضرت پاک و پاکیزه - و سنت شده - در حالی که تسبیح و تهلیل می گفت و قرآن تلاوت می فرمود به دنیا آمد. و بنابر آنچه راویان از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم روایت کرده اند: جبرئیل او را در گاهواره حرکت می داد [۷].

نامهای آسمانی یا اسم اعظم

شیخ صدوق قدس سره در کتاب «معانی الاخبار» از امام صادق علیه السلام و آن حضرت از پدر بزرگوارش روایت کرده است که: جبرئیل نام مبارک امام حسن مجتبی علیه السلام را در حالی که میان پارچه ای ابریشمی، که از پارچه های بهشتی بود به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم هدیه کرد. و نام حسین برگرفته از نام حسن است [۸].

به پاس احترام به امام

امام باقر علیه السلام می فرمایند: هنگامی که حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را به معراج بردند، ده رکعت نماز به [صفحه ۱۹] زمین آورد، که نمازهای واجب همه دو رکعتی بودند. هنگامی که امام حسن علیه السلام متولد شدند، پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم برای شکر این نعمت هفت رکعت به نمازها اضافه نمود و حق تعالی آن هفت رکعت را برای به آن حضرت اجازه فرمود [۹].

نام او به فرمان خداوند

حضرت ابوالحسن امام رضا علیه السلام می فرماید: اسماء بنت عمیس می گوید: من قابله ای امام حسن علیه السلام بودم. زمانی که آن حضرت متولد شد، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم آمد و فرمود: ای اسماء؛ فرزندم را بیاور. من آن حضرت را در جامه ی زردی پیچیدم و به خدمت آن بزرگوار بردم. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: آیا من شما را نهی نکردم فرزندی که متولد می شود در جامه ی زرد نیچید؟ او را در جامه ی سفیدی پیچیدم و به خدمت آن حضرت بردم، آن بزرگوار در گوش راستش اذان و در گوش چپش اقامه گفت، از امیرالمؤمنین علیه السلام پرسید: چه نامی برای او انتخاب کرده ای؟ امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند: من در انتخاب نام او بر شما سبقت نگرفتم. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: من نیز در انتخاب نام او بر پروردگار خود سبقت نمی گیرم. در آن حال جبرئیل نازل شد و عرض کرد: خداوند بلند مرتبه به تو سلام می رساند و می فرماید که بر او، نام پسر بزرگ هارون را بگذار. [صفحه ۲۰] پس آن حضرت نام او را حسن انتخاب کرد. هنگامی که روز هفتم - از تولد امام مجتبی علیه السلام - فرا رسید، رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم دو گوسفند ابلق، برای عقیقه ی او کشت. به اسماء که قابله بود، یک ران و یک اشرافی داد. همچنین سر آن حضرت را تراشید، و موی سرش را با نقره وزن نمود و به اندازه ی آن صدقه داد. و سرش را به خلوق که بوی خوشی بود، خوش بو نمود و فرمود: ای اسماء؛ خون عقیقه را بر سر فرزندان مالیدن از کارهای جاهلیت است [۱۰].

برگرفته شده از اسم خدا

پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: امام حسن علیه السلام، حسن نامیده شد، زیرا به احسان خدا آسمان ها و

زمین برپا گردید. حسن گرفته شده از احسان است. و علی و حسن دو اسم گرفته شده از نامهای خداوند متعال هستند، و نام حسین از نام حسن گرفته شده است [۱۱]. [صفحه ۲۳]

معجزات امام حسن مجتبی علیه السلام در زمان کودکی

نبوت پدر امامت

حضرت ابوالحسن امام رضا علیه السلام فرمود؛ پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: برای هر پدری فرزندی، گل است. دو گل من در دنیا (امام) حسن و حسین علیهما السلام هستند. بحار الأنوار: ۴۳ / ۲۶۵ ح ۱۳. جابر قدس سره و دیگران روایت کرده اند: پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: خداوند متعال ذریه‌ی هر پیامبری را از صلب او - خود آن پیامبر - بیرون آورد و ذریه و نسل مرا از صلب من و علی بن ابی طالب علیه السلام بیرون آورد. - و به روایت دیگر از صلب امیرالمؤمنین علی علیه السلام. همچنین فرمودند: فرزندان دختر هر کس به پدر خود منسوب می شوند به غیر از فرزندان فاطمه علیها السلام که من پدر آنها هستم [۱۲].

فرزندانم برای چه می گریند؟

یکی از اصحاب می گوید: ما با رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از خانه خارج شدیم. در بین راه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم صدای گریه‌ی حسنین علیهما السلام را از خانه‌ی فاطمه‌ی زهرا علیها السلام شنید، آن حضرت خود را به سرعت نزد آنها رساند و فرمود: فرزندان من برای [صفحه ۲۴] چه می گریند؟ حضرت فاطمه علیها السلام فرمود: از فرط تشنگی می گریند. آن حضرت برای طلب آب به وضوخانه رفتند. آب در آن روز خیلی کم بود و مردم همه در طلب آب بودند. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در بین مردم صدا زد: آیا کسی از شما در خانه آب دارد؟ اما در آن روز مردم قطره‌ای آب نداشتند. آنگاه پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم به حضرت زهرا علیها السلام فرمود: یکی از دو فرزندم را نزد من بیاور. آن حضرت، امام مجتبی علیه السلام را آورد و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم ایشان را بالای سینه‌ی خود جا داد و زبان مبارک خود را در دهان او نهاد، آن بزرگوار هم زبان پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم را می مکید تا ساکت شد. آن گاه امام حسین علیه السلام را خواست و به همین گونه او را آب داد [۱۳]. فرزند پیامبرتان را به جرعه‌ای از آب میهمان کنید ابی مخنف در مقتل خود نقل می کند که: امام حسین علیه السلام در آخرین لحظات شهادت مظلومانه‌اش به آن قاتل سنگدل فرمودند: اذا كان لابد من قتلى، فاسقنى شربة من الماء. اگر ناچار می خواهی مرا بکشی، جرعه‌ی آبی به من بیاشام. آن ملعون گفت: هیهات؛ آبی نخواهی آشامید تا کشته شوی. ای پسر ابوطالب؛ مگر تو گمان نداری پدرت ساقی حوض کوثر است، پس صبر کن تا از دستش سیراب گردی [۱۴]. چگونه طلب آب می کردم مرحوم کفعمی در کتاب «مصباح» از حضرت سکینه علیها السلام روایت [صفحه ۲۵] می کند که فرمود: چون پدرم کشته شد، آن بدن نازنین را در آغوش گرفتم و حالت اغماء و بیهوشی برایم روی داد در آن حال شنیدم پدرم می فرمود: شیعتی ما ان شربتم ماء عذب فاذا كروني او سمعتم بغريب او شهيد فاندبوني و انا السبط الذی من غير جرم قتلونی و مجرد الخيل بعد القتل عمدا سحقونی لیتکم فی يوم عاشورا جميعا تنظرونی کیف استسقی لطفلی فابوا ان یرحمونی و سقوه سهم بغیء عوض الماء المعین یا لزرء و مصاب هد ارکان الحجون و یلهم قد جرحو قلب رسول الثقلین فالعنو هم ما استطعتم شیعتی فی کل حين [۱۵]. ای شیعیان من؛ اگر آب شیرین و گوارا نوشیدید مرا یاد کنید. یا اگر شنیدید کسی غریب یا شهید شده به من ندبه کنید. من همان سبط و فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم هستم که بی جرم و گناه مرا کشتند. و عمدا بدن مرا، بعد از کشتن،

زیر سم اسب‌ها پای مال کردند. کاش همه شما در روز عاشورا بودید و می دیدید چگونه برای کودک خودم آب خواستم ولی آنها ندادند و به من رحم نکردند. آنها کودک مرا به جای آب پاک و روان، با تیر ستم سیراب کردند. وای از این مصیبتی که ارکان کوه حجون را شکست. وای بر آنها! آنها قلب پیامبر انس و جن را مجروح کردند، پس ای شیعیان من؛ همواره، تا می توانید آن دشمنان را لعنت کنید. [صفحه ۲۶]

نگاه به چهره‌ی برگزیدگان

آیه الله شیخ جعفر شوشتری قدس سره در کتاب «خصائص الحسینیه» می نویسد: به راستی که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم همواره به امام حسن و امام حسین علیهما السلام می نگریست. بلکه برخی از اوقات وقتی گرسنگی بر آن حضرت غلبه می کرد می فرمود: اذهب فانظر الى الحسن و الحسين عليهما السلام فذهب ما بی من الجوع. می روم و به حسنین علیهما السلام نگاه می کنم تا اینکه گرسنگی من تمام شود. و رفتار پدر بزرگوارشان امیرالمؤمنین علیه السلام هم همین گونه بود که همواره به امام حسین علیه السلام می نگریست و همچنین نگاه کردن به مرقد شریفشان نیز عبادت است [۱۶].

توحید و ولایت، رمز شفاعت

در کتاب «مناقب» آمده است: محمد بن اسحاق می گوید: روزی ابوسفیان نزد امیر المؤمنان علی علیه السلام آمد و گفت: یا اباالحسن؛ من به تو احتیاجی دارم. حضرت فرمود: چه حاجتی داری؟ گفت: به همراه من نزد پسر عمویت محمد برویم، از او درخواست نمایی تا میان ما قراردادی بنویسد. علی علیه السلام فرمود: ای ابوسفیان؛ پسر عمویم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم با تو قرار و پیمانی بسته [صفحه ۲۷] است که هرگز از آن باز نخواهد گشت. فاطمه‌ی زهرا علیها السلام پشت پرده شاهد این گفتگو بود، امام حسن علیه السلام نیز که کودکی چهارده ماهه بود در برابر مادرش راه می رفت. ابوسفیان به حضرت زهراء علیها السلام گفت: ای دختر محمد؛ به این کودک بگو: به خاطر من نزد جدش سخنی گوید تا به وسیله‌ی آن، بر عرب و عجم مهتری و آقایی کند. در این هنگام امام حسن علیه السلام به سوی ابوسفیان آمد، دستی بر بینی و دست دیگری بر ریش او زد، تا آنکه خداوند متعال زبان او را با این سخن گفتن گویا ساخت و فرمود: یا اباسفیان؛ قل: «لا اله الا الله، محمد رسول الله» حتی اکنون شفیعا. ای ابوسفیان؛ تو بگو: «لا اله الا الله، محمد رسول الله» تا من شفیع تو گردم. وقتی امیرالمؤمنین علی علیه السلام این منظره را دید، فرمود: الحمد لله الذي جعل في آل محمد من ذرية محمد المصطفى صلى الله عليه وآله وسلم نظير يحيى بن زكريا. (و آتیناه الحكم صیبا) [۱۷]. حمد و سپاس مخصوص خدایی است که در آل محمد علیهم السلام ذریه‌ای از محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم قرار داد که نظیر یحیی بن زکریا علیه السلام است (که خداوند درباره‌ی او می فرماید: «و ما فرمان (نبوت) را در کودکی به او دادیم» [۱۸].

نوری درخشنده در خدمت فرزند پیامبر

امیرمؤمنان علیه السلام فرمودند: [صفحه ۲۸] امام حسن و امام حسین علیهما السلام در کنار رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم مشغول بازی بودند، تا اینکه مدتی از شب گذشت، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به آن دو بزرگوار فرمودند: به نزد مادرتان برگردید. ناگهان برقی از آسمان آمد و خاموش نشد تا اینکه آنها به حجره‌ی حضرت صدیقه‌ی طاهره علیها السلام رفتند. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به آن نور درخشنده نگاه می نمود و می فرمود: الحمد لله الذي اكرمنا اهل البيت. خدا را حمد می کنم که ما اهل بیت (علیهم السلام) را این گونه اکرام و احترام فرمود [۱۹].

عالم در فرمان او است

ابوسعید خدری رحمه الله گوید: امام حسن علیه السلام را در دوران کودکی دیدم که، پرنده‌ای بر حضرتش سایه افکنده و دیدم که امام علیه السلام پرنده را می خواند و آن پرنده جواب ایشان را می داد [۲۰].

محفل سرور و عشق

روزی امام حسن و امام حسین علیهما السلام در حضور رسول مقدس اسلام صلی الله علیه و آله و سلم کشتی می گرفتند. پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم به امام حسن علیه السلام می فرمود: آفرین، حضرت فاطمه زهرا علیها السلام عرض کرد: یا رسول الله؛ با این که حسن از حسین بزرگتر است او را علیه امام حسین علیه السلام تشویق می کنی؟ [صفحه ۲۹] آن حضرت پاسخ داد: علتش این است که امام حسین علیه السلام از تأییدات غیبی برخوردار است و جبرئیل او را تشویق می کند، از این جهت من امام حسن علیه السلام را تشویق می کنم [۲۱].

جهان تحت فرمان سروران عالم

کثیر بن سلمه گوید: در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم، امام حسن علیه السلام را دیدم که در کودکی از سنگی، عسل سفیدی بیرون آورد. تعجب کرده و به محضر مبارک رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شرفیاب گشته و جریان را به حضرتش رساندم. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: اَتَنکرونی لابنی هذا؟ و انه سید ابن سید، یصلح الله به بین فئتين و یطیعه أهل السماء فی سمائه، و أهل الأرض فی أرضه. آیا چنین کاری را از فرزندم منکر می شوید؟ در صورتی که او آقا و فرزند آقا است. خداوند به وسیله او در میان دو گروه صلح برقرار می کند، اهل آسمان در آسمان و ساکنان زمین در زمین از او فرمان می برند [۲۲].

سینه یا گنجینه‌ی دانش بیکران الهی

اشاره

روایت شده است که امام مجتبی علیه السلام در مجلس رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم حاضر می گشت، در حالی که هفت سال بیشتر از سن شریف او نگذشته بود. وحی الهی را از لب‌های مبارک پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم می شنید [صفحه ۳۰] و آن را حفظ می کرد. وقتی به خانه برمی گشت آنچه را حفظ کرده بود برای مادرش صدیقه‌ی کبری علیها السلام بازگو می کرد. هرگاه علی علیه السلام نزد حضرت زهراء علیها السلام می آمد، کلمات تازه‌ای از قرآن و وحی را از او می شنید، از آن حضرت سؤال می فرمود که: اینها را از کجا نقل می کنی؟ می فرمود: از فرزندت حسن علیه السلام. روزی حضرت علی علیه السلام در خانه پنهان گشت، تا اینکه امام حسن علیه السلام وارد خانه شد، و می خواست کلمات نورانی وحی الهی را که شنیده بود بازگو کند ولی نتوانست مثل گذشته صحبت کند، بلکه به لرزه افتاد و کلماتش درهم شد. مادرش حضرت زهراء علیها السلام تعجب کرد. امام حسن علیه السلام عرض کرد: لا- تعجبین یا اماء؛ فان کثیرا یسمعن و استماعه قد أوقفنی. ای مادر؛ تعجب نکن، گویا امروز شخص بزرگی به گفتار من گوش می دهد و شنیدن او مرا از تکلم باز داشته است. و در روایت دیگری این گونه نقل شده است که، آن حضرت فرمود: یا اماء؛ قل بیانی و کل لسانی، لعل سیدا یرعانی. ای مادر؛ بیانم نارسا و زبانم ناتوان گردیده است، گویا

آقای بزرگواری مراقب من است. آنگاه امیرمؤمنان علی علیه السلام از محل خود خارج شد، و فرزند دلبندهش را بوسید [۲۳].

امایها و کلیددار بهشت

امام رضا علیه السلام فرمودند: [صفحه ۳۱] ایام عید نزدیک شد حسنین علیهما السلام نزد مادر مکرمه‌ی خودشان حضرت فاطمه علیها السلام رفته و فرمودند: اطفال مدینه برای عید، خود را زینت می دهند پس چه شده که شما ما را زینت نمی فرمایید، و ما چنانچه می بینی لباس نداریم. حضرت زهراء علیها السلام در جواب عزیزان خود فرمود: یا قرء عینی؛ ان ثیابکم عند الخياط، فاذا خاطها و اُتی بها زینتکم. ای نور دیدگانم؛ لباسهای شما در نزد خیاط است، هنگامی که آنها آماده شود و بیاورد شما را زینت خواهیم کرد. حضرت فاطمه علیها السلام خواست با این جمله دل آنها را بدست آورد. این گفتگو گذشت تا شب عید فرا رسید، باز نور دیدگان پیغمبر مقصد سابق را بازگو نمودند، یعنی مادر جان؛ جامه‌های ما چه شد. در این حال حضرت زهراء علیها السلام به خاطر رحمت به عزیزانش گریست و فرمود: ای نور چشمانم؛ خوشحال باشید ان شاء الله هرگاه خیاط لباسهای شما را آورد به شما خواهیم داد. شب فرا رسید، ناگاه صدای درب خانه بلند شد. حضرت زهراء علیها السلام فرمود: کیست کوبنده در؟ شخصی عرضه داشت. یا بنت رسول الله؛ افتحی الباب أنا الخياط جئت بالثياب. ای دختر رسول خدا؛ در را بگشا که من خیاط می باشم که لباسها را آورده‌ام. بی بی دو عالم درب را گشود، و مردی با هیبت و خوش سیمائی را دید که پارچه‌ی بسته شده‌ای را آورده بود آن حضرت آن را گرفت و آن مرد برگشت. [صفحه ۳۲] هنگامی که حضرت فاطمه علیها السلام آن بسته را باز نمود دو پیراهن و دو عبا و زیرجامه به قد و قامت عزیزانش و دو عمامه و کفش در آن بود با خوشحالی حسنین علیهما السلام را از خواب بیدار نمود و آن جامه‌ها را بر آنها پوشانید. امام حسن و امام حسین -علیهما السلام روز عید به نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شتافتند، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرزندان خود را زینت شده دید، ایشان را در آغوش گرفت و بوسید و به دوش مبارکش سوارشان نمود و به سوی خانه‌ی مادرشان حرکت نمود. آنگاه به حضرت فاطمه علیها السلام فرمودند: یا فاطمه؛ رأیت الخياط الذی أعطاک الثياب؛ هل تعرفنی. ای فاطمه؛ دیدی آن خیاطی که لباسها را آورد، آیا او را شناختی. حضرت زهراء علیها السلام فرمود: به خدا؛ من او را نشناختم و نمی دانم لباسی در نزد خیاط باشد، خدا و رسولش از آن داناتر هستند. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: دختر جان؛ آن شخص خیاط نبود بلکه «رضوان» کلیددار بهشت بود. و جبرئیل این واقعه را از طرف پروردگار به من خبر داد که لباسها از بهشت آمده است [۲۴]. چه پیراهن که عالم جزء و کل به دامنانش زده دست توسل چه پیراهن که تا شاه کرد در بر به زینب شد یقین قتل برادر [۲۵].

همچو فرزندی که بسوی پدر می شتابد

ابوجعفر محمد بن جریر طبری از ابراهیم بن سعد نقل کرده است که گفت: از محمد بن اسحق شنیدم که می گفت: [صفحه ۳۳] در هنگامی که امام حسن و امام حسین علیهما السلام در دوران کودکی بسر می بردند و بازی می کردند، امام حسن علیه السلام را دیدم که درخت خرمایی را صدا زد، آن درخت در حالی که به آن بزرگوار جواب می داد، فوراً به طرف او به راه افتاد، همان طور که فرزندی به طرف پدرش می شتابد [۲۶].

عیدی خداوند به مقربین

شیخ فخرالدین نجفی قدس سره می گوید: بعضی از روایان مورد اطمینان نقل نموده‌اند: امام حسن و امام حسین علیهما السلام روز عید به حجره‌ی جدشان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم وارد شدند و به ایشان گفتند: ای جد ما؛ امروز روز عید است و

بچه‌های عرب با لباسهای جدید و رنگارنگ خود را زینت می کنند و ما لباس نو نداریم، ما به سوی شما آمده‌ایم تا لباسهایی را به عنوان عیدی از شما بگیریم. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم بر حال آنها گریست، چون لباسی را که شایسته آنها باشد در خانه نداشت و نمی خواست آن بزرگواران را ناامید و پریشان خاطر کند، پس به خدای واحد و قادر بی نیاز توجه نمود و این چنین دعا فرمود: خدایا؛ قلب آنها و قلب مادرشان را خورسند نما. فتنزل جبرئیل من السماء فی تلک الحال، و معه حلتان بیضاوان من حلل الجنة. در همان حال جبرئیل از آسمان نازل شد در حالی که دو جامه‌ی سفید بهشتی با خود آورده بود. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم خوشحال شد و به آن دو بزرگواران فرمود: ای [صفحه ۳۴] سروران اهل بهشت؛ این است لباسهای شما، که خیاط قدرت الهی به اندازه‌ی قامت شما در عالم غیب برایتان دوخته است. هنگامی که فرزندان شما به لباسهای دوخته شده نگاه کردند دیدند، هر دو سفید است. دوباره گفتند: ای رسول خدا؛ بچه‌های عرب لباسهایی با رنگهای گوناگون می پوشند و ما نیز آن گونه می خواهیم. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم سر مبارکش را پایین آورد و به خاطر ایشان ساعتی به فکر فرو رفت، تا اینکه جبرئیل عرض نمود: یا محمد؛ طب نفسا و قر عینا، ان صانع صبغة الله عزوجل یقضی لهما هذا الأمر و یفرح قلوبهما بأی لون شاء. ای محمد؛ خوشحال باش و روشن باد چشمهایت، همانا (خداوند) آفریدگار رنگها حاجت فرزندان را دانست و لباسها را برایشان به هر رنگی که خواسته‌اند عطا کرده و قلبهای آنها را شاد می نماید. سپس به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم گفت: یا محمد؛ طشتی و ابریقی را آماده نما، آن حضرت نیز آنها را آماده نمود. جبرئیل عرض کرد: ای رسول خدا؛ من آب می ریزم روی لباس‌ها و شما آن را داخل آب گذارده و به صورت هر رنگی که بخواهید در خواهد آمد. آنگاه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم لباس امام حسن علیه السلام را در طشت گذاشت و جبرئیل آب می ریخت. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم رو به امام حسن علیه السلام نمود و فرمود: ای روشنی چشمم؛ می خواهی پیراهن تو به چه رنگی باشد؟ امام حسن علیه السلام گفت: دوست دارم سبز باشد. سپس پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم با دست مبارکش آن لباس را داخل آن آب گذاشت. به قدرت پروردگار آن لباس به رنگ سبز، مانند زبرجد شد. آنگاه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم آن جامه را از آب خارج کرد و به امام حسن علیه السلام عطا [صفحه ۳۵] نمود و ایشان آن را پوشید. سپس لباس امام حسین علیه السلام را در طشت گذاشت، در حالی که جبرئیل آب می ریخت. رسول خدا متوجه امام حسین علیه السلام که در سن پنج سالگی بود شد، و فرمود: ای روشنی چشم من؛ چه رنگی را دوست داری؟ امام حسین علیه السلام فرمود: ای جد من؛ دوست دارم رنگ لباسم قرمز باشد. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم با دست مبارک آن جامه را بیرون آورد در حالی که مانند یاقوت سرخ قرمز بود. امام حسین علیه السلام آن را پوشید و پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم مسرور شد، و آنها خوشحال شده به نزد مادرشان برگشتند. جبرئیل که شاهد حال آنها بود گریست، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: ای برادرم جبرئیل؛ در مثل این روزی که فرزندانم مسرور هستند، می گریی و محزون هستی؟ به خدا قسم؛ باید از حزن و اندوهت به من خبر دهی. جبرئیل عرض کرد: ای رسول خدا، هر کدام از فرزندان تو رنگهای متفاوتی را اختیار کردند، این نیست جز این که سمی به امام حسن علیه السلام می خوراند که در اثر شدت آن زهر، رنگ بدن او سبز می شود، و امام حسین علیه السلام را می کشند و بدن او خون‌آلود می شود به رنگ سرخ. آنگاه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم گریست و حزنش افزون شد [۲۷].

توسل به آبرومندان، تنها راه نجات

اسماعیل بن یزید می گوید: امام باقر علیه السلام فرمودند: [صفحه ۳۶] مردی در زمان رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم گناهکار بود (و حکم دستگیری او صادر شده بود) آن شخص مدتی متواری شده و جرئت نداشت از خانه بیرون آید و برای نجات خود دنبال وسیله‌ای می گشت، تا اینکه روزی در راه خلوتی امام حسن و امام حسین علیهما السلام را دید. دوید و ایشان را برداشت و بر دوش خود سوار نمود و به محضر مبارک رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم رسید و عرض کرد: یا رسول الله؛ انی مستجیر

بالله و بهما. ای رسول خدا! به راستی که من به خدا و این دو فرزندان پناه آورده‌ام. پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم چنان خندید تا اینکه دست مبارکش را به دهان خویش نهاد. سپس به آن مرد فرمود: «اذهب فانت طلیق». «برو تو آزاد شدی». و به امام حسن و امام حسین علیهما السلام فرمودند: من شفاعت شما را در این امر پذیرفتم. در آن حال خداوند - به جهت تأیید این شفاعت - این آیه شریفه را نازل فرمود: (و لو أنهم اذ ظلموا أنفسهم جاؤک فاستغفرو الله و استغفر لهم الرسول لوجدوا الله تواباً رحیماً) [۲۸] اگر اینان زمانی که به نفس های خود ستم کردند نزد تو آمدند و از خدا آمرزش خواستند و برای آنها آمرزش طلبیدی، هر آینه آنها خداوند را توبه‌پذیر و مهربان می‌یابند [۲۹]. (بدین گونه امام حسن و امام حسین علیهما السلام سبب قبولی توبه گنهکاری شد). [صفحه ۳۹]

معجزات امام حسن مجتبی علیه السلام همراه با خمسه‌ی طیبه علیهم السلام

نقش صورت حور العین‌ها در بهشت

امام صادق علیه السلام فرمود: هما والله سیدا شباب أهل الجنة من الأولین و آخرین. به خدا سوگند؛ (امام حسن و امام حسین علیهما السلام) دو سید و بزرگ جوانان اهل بهشت از اولین و آخرین آنها می‌باشند. بحار الأنوار: ۴۳ / ۲۹۲. مرحوم بحرانی در کتاب «مدینه المعاجز» از کتاب «جامع الاخبار» نقل کرده که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: کسی که بگوید: «بسم الله الرحمن الرحیم»، خداوند در بهشت هفتاد هزار قصر از یاقوت سرخ برای او بنا کند که در هر قصری هفتاد هزار خانه از لؤلؤ سفید و در هر خانه‌ای هفتاد هزار تخت از زبرجد سبز باشد، بر بالای هر تختی هفتاد هزار فرش از سندس و استبرق و بر روی هر فرش حور العینی که هفت هزار روپوش زینت شده از در و یاقوت باشد. که در طرف راست صورت آن حور نوشته شده «محمد رسول الله» و در طرف چپش نوشته شده «علی ولی الله» و بر پیشانی او «حسن» و در چانه‌ی آن «حسین» و بر لبهای او نوشته شده «بسم الله الرحمن الرحیم». راوی می‌گوید: عرض کردم: این کرامت بزرگ از آن کیست؟ فرمودند: برای کسی که از روی احترام و تعظیم، بسم الله الرحمن الرحیم بگوید. [۳۰]. [صفحه ۴۰]

پیامبر و محک دوستی در ایمان

ابوذر غفاری رحمه الله می‌گوید: در حضور رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بودم که دیدم آن حضرت امام حسن و امام حسین علیهما السلام را می‌بوسید و می‌فرمود: من احب الحسن و الحسین و ذریتهما مخلصاً لم تفتح النار وجهه، و لو کانت ذنوبه بعدد رمل عالج، الا ان یکون ذنباً یخرجه من الایمان. هر کس حسن و حسین و فرزندان آنها از روی اخلاص دوست داشته باشد آتش جهنم چهره‌ی او را نمی‌سوزاند، اگر چه گناهانش به اندازه‌ی ریگ های بیابان باشد، مگر آن که دارای گناهی باشد، که موجب خروج او از ایمان گردد [۳۱].

خدمتگذاران آسمانی

در کتابهای «الثاقب فی المناقب» و «العدد القویه» آمده است، امام باقر علیه السلام از پدران گرامیش علیهم السلام از حذیفه نقل می‌فرماید که، حذیفه گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم با گروهی از انصار و مهاجر در کوه احد بودند، ناگاه امام حسن علیه السلام با آرامش و وقار به سوی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم حرکت می‌کرد. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم با دقت به آن حضرت و کسانی که با او بودند، نگاه می‌کرد. بلال رو به پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم کرد و گفت: ای رسول

خدا؛ آیا فرد دیگری نیز با او است؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: ان جبرئیل یهدیه و میکائیل یسده، و هو ولدی و الطاهر من نفسی و ضلع من أضلاعی، هذا سبطی و قره عینی بآبی هو. همانا جبرئیل او را راهنمایی می کند و میکائیل از او محافظت [صفحه ۴۱] می نماید، او فرزند من و جان پاک من و یکی از استخوانهای من است، این حسن سبط و نور چشم من است، پدرم فدای او باد. آنگاه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم برخاست ما نیز به همراه آن حضرت برخاستیم، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در حالی که می فرمود: «أنت تفاحی، و أنت حبیبی و بهجۃ قلبی» «تو میوه قلب من، حبیب من و شادمانی دل منی»، دست امام حسن علیه السلام را گرفت و به راه افتاد. ما نیز پشت سر آن حضرت به راه افتادیم، تا آن که آن بزرگوار در جایی نشست و ما نیز گرداگرد وجود نازنینش حلقه زدیم، ما می دیدیم که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم چشم از امام حسن علیه السلام بر نمی داشت. سپس پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: انه سیکون بعدی هادیا مهدیا، هدیۃ من رب العالمین لی، ینبیء عنی و یعرف الناس آثاری و یحیی سنتی، و یتولی اموری فی فعله، و ینظر الله تعالی الیه و یرحمه، رحم الله من عرف له ذلک و برنی فیه، و أکرمنی فیه. به راستی که او (امام حسن علیه السلام) به زودی پس از من، راهنمای مسلمانان و هدایتگر آنان خواهد بود، او هدیه ای از جانب پروردگار جهانیان برای من است، او بعد از من - از من - خبر می دهد و آثار مرا به مردم معرفی می کند و سنت و روش مرا زنده می گرداند، و با رفتارش امور مرا به عهده گرفته و سرپرستی می نماید، خداوند نیز به وی با نظر رحمت و مهر می نگرد. خدای رحمت کند کسی را که این مقام و منزلت را برای او بشناسد و با احترام به او به من نیکویی نموده و مرا گرامی بدارد. [صفحه ۴۲] یکی از اعضای پیغمبر خدا هنوز کلام زیبای پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم به پایان نرسیده بود که ناگاه عربی در حالی که عصای خود را بر زمین می کشید به سوی ما آمد، وقتی چشم مبارک رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به او افتاد فرمود: مردی که به سوی شما می آید چنان با شما سخن خواهد گفت که، پوست بدن شما خواهد لرزید، او پرسشهایی راجع به اموری از شما خواهد کرد، در عین حال در سخن گفتن خشونت و درشتی دارد. اعرابی آمد، بدون اینکه سلام کند گفت: کدام یک از شما محمد هستید؟ ما گفتیم: چه می خواهی؟ در این حال رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: آرام باشید. (او پیامبر را شناخت) گفت: ای محمد؛ من پیش از آن که تو را ببینم کینه ای تو را در دل داشتم، اکنون که تو را دیدم کینه ام به تو زیادتر شد. در این هنگام رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم لبخندی زد، ولی ما به خاطر جسارت آن عرب خشمگین شده و در مورد او تصمیم خطرناکی گرفتیم، در این حال پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم به سوی ما اشاره کرد و فرمود: دسته نگه دارید، اعرابی گفت: ای محمد؛ تو گمان می کنی که پیامبری در حالی که به پیامبران دروغ می بندی و تو هیچ دلیل و برهان آنها را نداری؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: ای اعرابی؛ تو از کجا می دانی؟ گفت: اگر برهان داری بگو؟ پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: آیا دوست داری که بگویم چگونه از خانه ات بیرون آمدی؟ چگونه در مجلس قومت تصمیم گرفتی؟ و اگر دوست داری یکی از اعضای من، این خبر را بازگو نماید تا دلیل محکمی برای تو باشد؟ [صفحه ۴۳] اعرابی گفت: مگر عضو انسان هم سخن می گوید؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: آری. آنگاه به امام حسن علیه السلام فرمود: برخیز و با او سخن بگو. اعرابی امام حسن علیه السلام را بخاطر سن کمش به دیده تحقیر نگریست و گفت: او خودش نمی تواند، به کودکی دستور می دهد تا با من گفت و گو نماید. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: هم اکنون خواهی دید که چگونه سؤالات تو را پاسخ می دهد. امام حسن علیه السلام فوری رو به اعرابی کرد و فرمود: آرام باش ای اعرابی؛ آنگاه این اشعار را سرود: ما غیا سألت و ابن غبی بل فقیهاً اذن و أنت الجهول فان تک قد جهلت فان عندی شفا الجهل ما سأل السؤل و بحرا لا تقسمه الدوالی تراثا کان أورثه الرسول تو از شخص کودن و فرزند کودن نپرسیدی، بلکه از شخص دانشمند و فقیه پرسیدی در حالی که تو نادانی. اگر تو در مورد مسایلی نادان هستی بدان که شفای جهل و نادانی نزد من است؛ مادامی که پرسشگر بپرسد. تو از دریای علم و دانش می پرسی که ظرفها، توانایی تقسیم کردن آن را ندارند؛ او این علم و دانش را از رسول

خدا صلی الله علیه و آله و سلم به ارث برده است. با ایمان از اینجا می روی آنگاه امام حسن علیه السلام فرمود: به راستی که تو در سخت، زبان درازی کرده و از حد خود تجاوز کردی، و نفست تو را فریب داد، ولی در عین حال - ان شاء الله تعالی - با ایمان از اینجا باز می گردی! [صفحه ۴۴] اعرابی با شگفتی، لبخندی زد و گفت: هیئات!، چقدر بعید است. امام حسن علیه السلام فرمود: شما در محل اجتماع قومت جمع شدید، و با نادانی و کودنی که داشتید گفت و گو نمودید و گمان می کردید که محمد صلی الله علیه و آله و سلم فردی بی فرزند است و همه ی عرب با او دشمنی هستند (وقتی او را بکشید) و کسی نیست که انتقام خون او را بگیرد. تو گمان می کردی که قاتل آن حضرت هستی که اگر او را بکشی زحمت را از دوش قوم خود برداشته ای، به همین جهت، نفس تو، تو را بر این عمل وادار نمود، و به راستی که عصایت را به دست گرفته ای و می خواهی آن حضرت را به قتل برسانی، ولی این تصمیم برای تو دشوار خواهد شد، و چشم از این امر کور خواهد گشت، و جز این مأموریت را نپذیرفتی، تو هم اکنون از ترس آنکه مبدا مسخرهات کنند نزد ما آمدی (تا تصمیمت را عملی کنی) در عین حال به سوی ما خیر آمدی. من هم اکنون تو را از جریان این سفر آگاه می نمایم (و چگونگی آمدنت را بیان می کنم): تو در شبی که هوا صاف و روشن بود بیرون آمدی، ناگهان طوفان شدیدی وزید، تاریکی همه جا را فرا گرفت، آسمان تاریک گشت، ابرها تحت فشار قرار گرفتند، تو همانند اسب سرخ رنگی در تنگنا قرار گرفتی که اگر پا جلو گذارد گردنش زده می شود و اگر برگردد پی خواهد شد. نه صدای پای کسی را می شنیدی، و نه صدای زنگی، در عین حال ابرها تو را احاطه کرده و ستارگان از دیدگان تو پنهان شده بودند که نه می توانستی به وسیله ی ستاره های درخشان راه را بیابی و نه دانشی [صفحه ۴۵] بود که تو را روشن نموده و آگاهت نماید. مسافتی حرکت می کردی خود را در یک بیابانی بی پایان می دیدی که انتها نداشت و اگر بر خودت سختی می گرفتی و حرکت می کردی، ناگاه می دیدی که بر فراز تپه ای راه افتاده و مسیر زیادی را از راه، دور شده ای، بادهای تندی تو را از پای در می آوردند، و خارها در یک فضای تاریک و نیز رعد و برق ترسناک تو را آزار می دادند، تپه های آن بیابان تو را به وحشت انداخت و سنگریزه هایش تو را خسته کرده بودند، که ناگاه متوجه شدی که نزد ما هستی، چشمت روشن گردیده و دلت باز و آه و ناله ات برطرف شد. گویا از اعماق دلم خبر می دهی اعرابی (که از این بیانات امام حسن علیه السلام در شگفت شده) گفت: پسر جان؛ تو از کجا می گویی؟ گویا از اعماق دل من پرده برداشتی، گویا تو با من حاضر بودی و چیزی از من نزد تو پنهان نیست، گویا تو علم غیب داری. آنگاه عرض کرد: ای پسر؛ اسلام را برای من بیان کن. امام حسن علیه السلام فرمود: الله اکبر؛ بگو: أشهد أن لا اله الا الله وحده لا شریک له، و أن محمدا عبده و رسوله. گواهی می دهم که معبودی جز خدا نیست که یکتا است و شریکی ندارد و همانا محمد صلی الله علیه و آله و سلم بنده و فرستاده ی او است. در این هنگام اعرابی اسلام آورد و اسلام وی نیکو شد، پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم و مسلمانان از این امر خوشحال و مسرور شدند، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم قسمتی از قرآن را به او آموخت. اعرابی عرض کرد: ای رسول خدا؛ اجازه می فرمایید نزد قومم باز گردم و آنها را از این جریان آگاه سازم؟ [صفحه ۴۶] رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به او اجازه داده و او به سوی قومش باز گشت. آنگاه اعرابی با گروهی از قبیله ی خود باز گشته و مسلمان شدند. پس از این قضیه هر گاه مردم به امام حسن علیه السلام نگاه می کردند می گفتند: به این شخص مقام و منزلتی عنایت شده که به احدی از جهانیان عطا نشده است [۳۲].

سرزمین های پاک و مطهر

روزی پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم نشسته بودند، که ناگهان پرنده ای از آسمان آمد و روی دست مبارکش نشست و عرض کرد: «السلام علیک یا نبی الله»؛ همچنین بر روی دست شریف امیر المؤمنین علیه السلام نشست و عرض کرد: «السلام علیک یا وصی رسول الله»؛ سپس بر دست های مطهر امام حسن و امام حسین علیهما السلام نشست و به هر کدام از ایشان عرض

کرد: «السلام علیک یا خلیفه الله!». پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم به آن پرنده فرمود: چرا به روی دست ابی بکر نشستی؟ آن مرغ به قدرت حق تعالی عرض کرد: من بر زمینی که معصیت خدا در آن کرده باشند نمی نشینم، چگونه بر دستی که معصیت خدا را بسیار کرده باشد بنشینم [۳۳].

اینها پسران رسول خدا هستند

امام باقر علیه السلام از اجداد طاهرنش از حضرت صدیقه طاهره علیها السلام نقل [صفحه ۴۷] فرموده اند که روزی حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم بیمار شد، ایشان هم دست امام حسن علیه السلام را به دست راست و دست امام حسین علیه السلام را به دست چپ گرفت و به عیادت حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم رفت. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در خانه ی عایشه بود، امام حسن علیه السلام در جانب راست و امام حسین علیه السلام در جانب چپ آن حضرت نشستند و مشغول مالیدن بدن ایشان شدند. ولی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بیدار نشد. امام حسن علیه السلام بر بازوی راست آن حضرت و امام حسین علیه السلام بر بازوی چپ آن حضرت به خواب رفتند. حضرت فاطمه علیها السلام به خانه برگشتند... تا آنکه بعد از مدتی آن دو بزرگوار پیش از آن که حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم بیدار شود، بیدار شدند و از او پرسیدند: مادر ما کجا است؟ گفت: هنگامی که شما خوابیدید، مادران به خانه برگشت. امام حسن و امام حسین علیهما السلام در آن شب تاریک و ابری بیرون آمدند. باران تندی می بارید و صدای رعد و برق می آمد، پس به اعجاز الهی نوری در پیش روی آنها درخشید و آن دو بزرگوار از پی آن رفتند. امام حسن علیه السلام با دست راست خود دست امام حسین علیه السلام را گرفته بود و با هم می رفتند و با یکدیگر سخن می گفتند تا اینکه به باغ «بنی نجار» رسیدند. چون داخل آن باغستان شدند، حیران شدند و ندانستند به کجا بروند (و ظاهراً به شدت خوابشان می آمد). امام حسن علیه السلام به امام حسین علیه السلام گفت: بیا در همین جا بخواهیم. امام حسین علیه السلام گفت: اختیار با تو است، پس هر دو دست در گردن یکدیگر کرده و به خواب فرو رفتند. حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم از خواب بیدار شد، و احوال امام حسن و امام حسین علیهما السلام را پرسید و در منزل فاطمه علیها السلام ایشان را طلب کرد ولی [صفحه ۴۸] آنها را در آنجا نیافت. آن حضرت دست به دعا برخاست و این گونه دعا فرمود: «الهی و سیدی و مولای؛ این دو فرزندانم، گرسنه از خانه بیرون رفتند، خداوند! تو وکیل من بر آنها هستی.» ناگهان برای پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نوری ظاهر شد و حضرت به دنبال آن نور رفت تا به باغ بنی نجار رسید، دید که ایشان دست در گردن یکدیگر کرده و خوابیده اند، باران نیز در نهایت شدت و تندی می آید که نظیری برای آن نبود. ولی حق تعالی در بالای سر آنها ابر را شکافته بود و یک قطره باران نیز بر ایشان نمی بارید. همچنین مار عظیمی آنها را احاطه کرده و آنها را حفظ می کرد، موهای آن مار مانند نیهای نیستان بود و دو بال داشت که یکی را بر روی امام حسن علیه السلام و یکی را بر روی امام حسین علیه السلام گسترده بود. هنگامی که نگاه آن حضرت بر آن مار افتاد، مار تکانی به خود داد و با شنیدن صدای پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به کناری رفت و به سخن درآمد و عرض کرد: «خداوند! ترا و فرشتگانت را گواه می گیرم که اینها فرزندان پیغمبر تو هستند، و من ایشان را صحیح سالم تسلیم ایشان کردم.» آن حضرت فرمود: ای مار تو از چه طایفه ای هستی؟ عرض کرد: من پیک جن به سوی شما می باشم. حضرت فرمود: از کدام طایفه هستی؟ عرض نمود: از نصیبین؛ گروهی از بنی ملیح مرا برای تعلیم آیه ی قرآن که فراموش کرده اند فرستادند، هنگامی که به این محل رسیدم ندائی از آسمان شنیدم که می گفت: ای مار؛ اینها پسرهای رسول خدا هستند. آنها را از آفات و حوادث شب و روز محافظت بنما. من نیز از ایشان محافظت کردم و آنها را صحیح و سالم به شما [صفحه ۴۹] تسلیم کردم. سپس آن مار آن آیه ی قرآن را آموخت و برگشت. حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم، امام حسن علیه السلام را بر دوش راست خود و امام حسین علیه السلام را بر دوش چپ خود گرفت و آنها را به خانه ی حضرت فاطمه علیها السلام برد [۳۴].

شفاعت رمز ترقی و رشد در موجودات

سلمان رحمه الله می گوید: زمانی که هنوز فصل انگور نرسیده بود، خوشه‌ی انگوری برای پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم هدیه آوردند. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به سلمان رحمه الله فرمود: ای سلمان؛ دو فرزندم حسن و حسین را بیاور تا با من از این انگور بخورند. سلمان رحمه الله می گوید: من به طرف خانه‌ی حضرت زهرا علیها السلام رفتم تا حسنین را صدا بزنم، ولی آنها را پیدا نکردم. به خانه‌ی ام کلثوم (خاله‌ی آن حضرات) رفتم ولی در آنجا نیز آنها را ندیدم، آمدم و جریان را خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم عرض کردم. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم مضطرب شد و از جا برخاستند و فرمودند: وای ای فرزندانم؛ وای ای نور چشمانم. سپس فرمود: هر کس مرا به سوی آنان راهنمایی کند، خداوند بهشت را بر او واجب می کند. خداوند جبرئیل را از آسمان نازل کرد و فرمود: ای محمد؛ برای چه بی تاب هستی؟ پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: بی تابم من به خاطر فرزندان من حسن و حسین [صفحه ۵۰] می باشد، چرا که از حيله و نیرنگ یهود بر آنها می ترسم. جبرئیل عرض کرد: ای محمد؛ از نیرنگ منافقین بر آنها بترس! زیرا که نیرنگ آنها از نیرنگ یهود بدتر است، بدان که فرزندانم در باغ «دحاح» هستند. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فوراً به طرف آن باغ حرکت کرد و من هم همراه آن حضرت بودم، تا اینکه وارد باغ شدیم. دیدیم امام حسن و امام حسین علیهما السلام در آغوش یکدیگر به خواب رفتند و حیوانی به شکل مار در کنار آنها قرار دارد. هنگامی که آن مار پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را دید، عرض کرد: سلام بر شما ای رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم؛ من مار نیستم، بلکه فرشته‌ای از فرشته‌های کروبین خدا هستم. من به اندازه‌ی یک چشم به هم زدن از یاد خدا غافل شدم. خداوند بر من غضب کرد و همانطور که می بینی مرا به صورت ماری مسخ کرد و از آسمان به زمین راند. سالیان درازی است که می خواهم شخص کریمی را در نزد خداوند ببینم، تا از او بخواهم که برای من نزد خداوند شفاعت بنماید، شاید خداوند مرا ببخشد و مرا همانطوری که اول بودم، به صورت فرشته برگرداند. به درستی که او بر هر کاری قادر و توانا است. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نزد آنها نشست تا اینکه امام حسن و امام حسین علیهما السلام بیدار شدند و بر روی زانوهای پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نشستند. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به آنها فرمود: ای فرزندانم؛ به این بیچاره نگاه کنید. آن بزرگواران گفتند: ای جد ما؛ او کیست؟ پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: ای فرزندانم؛ این فرشته‌ای از فرشته‌های کروبین خدا بوده است که به اندازه‌ی یک چشم بر هم زدن از یاد خدا غافل شده است، و خداوند او را به این صورت درآورده، حال من به واسطه‌ی شما او را نزد خداوند شفاعت می کنم و شما را شفیع قرار [صفحه ۵۱] می دهم، برای او شفاعت کنید. حسنین علیهما السلام از جا برخاستند و وضو گرفتند و بعد دو رکعت نماز خواندند و این گونه خدا را خواندند: خدایا؛ به حق جد جلیل و حبیبمان محمد مصطفی، و به حق پدرمان علی مرتضی، و به حق مادرمان فاطمه‌ی زهرا، از تو می خواهیم که او را به حالت اولش برگردانی. هنوز دعای آنها تمام نشده بود که جبرئیل به همراه گروهی از فرشتگان فرود آمد و به آن فرشته، عفو و رضایت خدای تعالی و برگشتش به سیرت و روش اول را مژده داد. آنها همگی به آسمان رفتند در حالی که خدای تعالی را تسبیح می کردند، آنگاه جبرئیل در حالی که تبسم کرده بود، نزد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم برگشت و عرض کرد: ای رسول خدا؛ آن فرشته بر فرشته‌های هفت آسمان فخر فروشی می کند و به آنها می گوید: چه کسی مانند من می باشد در حالی که من مورد شفاعت دو سید و دو جوان (یعنی امام حسن و حسین علیهما السلام) قرار گرفتم [۳۵].

خداوند نخواست دل آنها بشکند

راوی گوید: روزی امام حسن و امام حسین علیهما السلام سطری خط نوشتند و به سوی جد خویش آمده و به آن حضرت نشان

دادند تا در میان آنها قضاوت نماید. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم مدتی به نوشته‌ی آنها نگاه فرمود، به دلیل اینکه نمی خواست دل یکی از آنها را بشکند به آنها فرمود: ای حبیبان من؛ [صفحه ۵۲] من درس نخوانده‌ام و خط را نمی شناسم، به سوی پدر خویش بروید تا میان شما قضاوت نماید و ببیند که کدام یک از شما خطش زیباتر است. آنها به همراه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به منزل حضرت فاطمه علیها السلام وارد شدند. وقتی آنها به سوی امیرالمؤمنین علیه السلام آمدند، پدرشان در حال آنها تأمل نمود، و دلش به حال آنها سوخت چون نمی خواست یکی از آنها ناراحت شوند. به همین جهت، به آنها فرمود: به سوی مادر خود بروید تا میان شما قضاوت کند. آنها به سوی حضرت زهرا علیها السلام آمدند و آنچه را که نوشته بودند به او نشان دادند و فرمودند: ای مادر؛ جد بزرگوار ما، به ما امر کرد تا خطی بنویسیم، که هر کدام خطش زیباتر باشد او قوی تر است. ما خط نوشتیم و به او نشان دادیم، ما را نزد پدرمان فرستاد، پدر نیز ما را به نزد شما روانه کرد. حضرت فاطمه‌ی زهرا علیها السلام کمی به فکر فرو رفت و متوجه شد که جد و پدرشان نخواستند دل آنها را بشکنند، به همین دلیل فرمود: ای نور چشمانم؛ من گردنبند خود را پاره می کنم و آن بر سر شما می ریزم، هر کدام از شما که از لؤلؤ های گردنبند بیشتر بردارد، خط او زیباتر و قدرت او بیشتر است. راوی گوید: گردنبند حضرت فاطمه‌ی زهرا علیها السلام هفت دانه لؤلؤ داشت. حضرت برخاست و گردنبند خویش را پاره کرد و بر سر آنها ریخت. امام حسن و امام حسین علیهما السلام هر کدام سه دانه برداشتند، یکی از دانه‌های باقی ماند که هر کدام می خواستند آن را بردارند. خداوند به جبرئیل امر فرمود تا به زمین آید و آن گوهر را با بال خویش دو قسمت نماید، که هر کدام از آنها نصفی را بردارند تا دل هیچ کدام از [صفحه ۵۳] آن دو بزرگوار غمگین نشود. آنگاه جبرئیل علیه السلام در مدت یک چشم به هم زدن به زمین فرود آمد، و لؤلؤ را دو نصف کرد، و هر کدام نصفی را برداشتند [۳۶].

قلم قدرت محبوب

علامه مجلسی قدس سره در کتاب شریف «بحار الأنوار» از ابن عباس روایت کرده است که گفت: روزی در خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نشسته بودیم، امیرالمؤمنین علیه السلام، حضرت فاطمه علیها السلام، امام حسن و امام حسین: نیز حضور داشتند. ناگهان جبرئیل فرود آمد و با خود سیبی آورد و به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم هدیه کرد. پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم آن را پذیرفت و به امیرالمؤمنین علیه السلام هدیه کرد. مولی علی علیه السلام سیب را بوسید و به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم برگردانید. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم سیب را گرفت و به امام حسن علیه السلام هدیه کرد. امام مجتبی علیه السلام آن را پذیرفت و بوسید و به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم برگردانید. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم سیب را همان گونه به امام حسین علیه السلام و حضرت زهراء علیها السلام هدیه نمود و آنها بعد از بوسیدن آن را به پیامبر داد، و برای آخرین بار به دست علی بن ابی طالب علیه السلام دادند. وقتی امیرالمؤمنین علیه السلام خواست آن را برگرداند، از دست مبارکش به زمین افتاد و دو نیم گردید. سپس نوری از آن درخشید که آسمان را روشن کرد، و دیدیم که دو سطر به قلم قدرت پروردگار بر آن نوشته شده است: بسم الله الرحمن الرحیم: [صفحه ۵۴] تحیه من الله الی محمد المصطفی و علی المرتضی و فاطمه الزهراء و الحسن و الحسين سبطی رسول الله، و امان لمحییها یوم القیامه من النار. به نام خداوند بخشنده‌ی مهربان. این هدیه‌ای است از طرف پروردگار به رسولش محمد مصطفی، علی، فاطمه و دو سبط پیغمبر یعنی امام حسن و امام حسین علیهم السلام و امان نامه‌ای برای دوستان ایشان از آتش قیامت است [۳۷].

این دو فرزندم را چه می شود!

سلمان رحمه الله می گوید: روزی خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم مشرف شده و سلام دادم سپس به منزل حضرت

فاطمه‌ی زهرا علیها السلام رفت. آن حضرت فرمود: ای عبدالله؛ حسن و حسین علیهما السلام گرسنه‌اند و گریه می‌کنند، دست آنها را بگیر و نزد جدشان ببر تا به آنها طعام دهد. دست آن بزرگواران را گرفتم و به خدمت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم آوردم. آن حضرت چون آن دو را دیدند فرمودند: ما لکما، حبیبی؟ فرزندان نیکوی من، شما را چه می‌شود؟ فرمودند: به طعام اشتها داریم. حضرت سه بار فرمود: اللهم اطعمهما. «خدایا آن دو را طعام بده». سلمان رحمه الله گوید: ناگاه یک گلابی در دست رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که لطیف‌تر از پر، سفیدتر از برف، شیرین‌تر از عسل و از کره نرم‌تر بود ظاهر شد، آن حضرت انگشت شصت مبارکش را بر آن کشید و به دو [صفحه ۵۵] نیم کرد نیمی را به امام حسن علیه السلام و نیمی را به حسین علیه السلام داد من به آنها نگاه می‌کردم و اشتها داشتم. پیامبر دریافتند که من اشتها دارم، فرمودند: یا سلمان؛ هذا طعام من الجنة، لا يأکله حتی ینجو من الحساب. ای سلمان؛ این طعام از بهشت است، کسی آن را نمی‌خورد مگر اینکه از حساب رها باشد. (یعنی کسی از این طعام می‌خورد که از حساب روز جزا پاک و بهشتی باشد). [۳۸].

آغوش‌های نورانی

عمادالدین طوسی در کتاب «الثاقب فی المناقب» می‌نویسد: اصبح بن نباته گوید: محضر مولایم امیرمؤمنان علی علیه السلام شرفیاب شدم، امام حسن و امام حسین علیهما السلام نیز حضور داشتند، متوجه شدم که علی علیه السلام با نگاهی عمیق به فرزندان می‌نگرد. عرض کردم: خداوند جوانانت را بر تو مبارک گرداند، و شما را در باره‌ی آنها و آنها را در مورد شما به آرزویتان برساند (چرا چنین ژرف و عمیق متوجه این دو بزرگوار هستید؟). امیرمؤمنان علی علیه السلام لب به سخن گشود و فرمود: روزی من از خانه بیرون آمده و با رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نماز خواندم، هنگام بازگشت به آن حضرت عرض کردم: ای رسول خدا؛ بامدادان در باغم (مشغول کار) بودم، هنگام ظهر به خانه آمده و گرسنه بودم به فاطمه علیها السلام گفتم: آیا غذایی داری که بخورم. ایشان برخاست تا غذایی تهیه کند، در این حال دو فرزندت حسن و حسین علیهما السلام آمدند و گفتند: [صفحه ۵۶] جبرئیل و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم ما را نگه داشتند؟ من گفتم: چگونه آنها شما را نگه داشتند؟ (امام) حسن علیه السلام گفت: کنت أنا فی حجر رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و الحسن علیه السلام فی حجر جبرئیل فکنت أنا أثب من حجر رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم الی حجر جبرئیل، و الحسن علیه السلام یثب من حجر جبرئیل الی حجر رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم. من در آغوش رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بودم و حسین علیه السلام در آغوش جبرئیل، من از آغوش رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به آغوش جبرئیل می‌رفتم و حسین علیه السلام از آغوش جبرئیل، به آغوش رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می‌رفت (آنها بدین وسیله ما را سرگرم کرده بودند). رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: آری، فرزندانم راست گفته‌اند، آنها پیوسته نزد من و جبرئیل بودند و ما آنها را سرگرم کرده بودیم. عرض کردم: جبرئیل چه شکلی بود؟ فرمود: در شکلی که بر من فرود می‌آید. [۳۹]. عمادالدین طوسی می‌گوید: تعداد چنین فضایی در مورد آن بزرگواران از شمارش خارج است به راستی که خداوند متعال امیرمؤمنان علی علیه السلام را نشانه‌ای میان ایمان و کفر، و میان آن که پاک به دنیا آمده و آن که ناپاک زاده شده، قرار داده است. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در حدیث زیبایی می‌فرماید: حبک ایمان و بغضک نفاق. (ای علی! مهر و دوستی تو ایمان و بغض و دشمنی تو نفاق است. در حدیثی دیگر می‌فرماید: لا یحبک الا مؤمن و لا یبغضک الا منافق. [۴۰]. [صفحه ۵۷] جز مؤمن تو را دوست نمی‌دارد و جز منافق به تو دشمنی نمی‌ورزد. [۴۱].

رایحه‌ی سب

ابن شهر آشوب قدس سره روایت کرده است: روزی جبرئیل علیه السلام به صورت دحیه‌ی کلبی به خدمت پیامبر اکرم صلی الله علیه

و آله و سلم رسید. آن حضرت نشسته بود که ناگاه، امام حسن و امام حسین علیهما السلام وارد شدند، و چون جبرئیل علیه السلام را گمان می کردند که دحیه ی کلبی است، به نزد او آمدند و از او هدیه طلبیدند. جبرئیل دستی به سوی آسمان بلند کرد و سیب، به و اناری برایشان فرود آورد و به ایشان داد. چون آن بزرگواران میوه ها را دیدند خوشحال شده و نزد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم رفتند. آن حضرت میوه ها را از ایشان گرفت و بویید و به ایشان رد کرد، و فرمود: به نزد پدر و مادر خویش ببرید. آن بزرگواران، آنچه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرموده بود انجام دادند و در نزد پدر و مادر خویش ماندند، تا پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم به نزد ایشان رفت. همگی از آن میوه ها تناول نمودند و هر چه می خوردند به حال اول بر می گشت و چیزی از آن کم نمی شد. آن میوه ها به حال خود بود تا هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از دنیا رحلت فرمودند. آن میوه ها نزد اهل بیت علیهم السلام بود و تغییر نکرد. هنگامی که حضرت فاطمه ی زهرا علیها السلام به شهادت رسید انار ناپدید شد. زمانی که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام به شهادت رسید، به نیز ناپدید [صفحه ۵۸] شد. سیب نزد امام حسن علیه السلام بود تا آن که به زهر شهید شد ولی آسیبی به آن سیب نرسید. بعد از آن نزد امام حسین علیه السلام بود. امام سجاد علیه السلام فرمود: وقتی که پدرم در صحرای کربلا- گرفتار اهل جور و جفا بود، آن سیب را در دست داشت. هرگاه که تشنگی او شدید می گشت، آن سیب را می بویید و تشنگی آن حضرت کم می شد. لحظه ای تشنگی بیشتر و طاقت فرسا شد، آن حضرت دست از حیات خود برداشت و دندان بر آن سیب فرو برد. چون آن بزرگوار شهید شد، هر چه آن سیب را جستجو کردند، نیافتند. امام سجاد علیه السلام در ادامه می فرماید: گاهی به زیارت مرقد مطهر پدرم می روم بوی آن سیب را از قبر مطهر استشمام می کنم، هر که از شیعیان مخلص ما در وقت سحر به زیارت آن مرقد معطر برود، بوی آن سیب را از ضریح منور می بوید. [۴۲]. [صفحه ۶۱]

معجزات امام حسن مجتبی علیه السلام بعد از زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم همراه با امیرالمؤمنین علیه السلام

دانش فراگیر ریحانه ی زهراء

شکافنده ی دانشها امام باقر علیه السلام فرمود: پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: هر کس دوست دارد به آن ریسمان محکمی که حق تعالی در قرآن فرموده متوسل شود به گونه ای که گسستنی در آن نباشد، باید علی بن ابی طالب علیه السلام و امام حسن و امام حسین علیهما السلام را دوست بدارد، به راستی که خداوند ایشان را در عرش عظمت و جلال خود دوست می دارد. بحار الأنوار: ۴۳ / ۲۷۰ ح ۳۱. طبری قدس سره از حضرت جواد الأئمه علیه السلام نقل کرده است که فرمود: امیرالمؤمنین علیه السلام به همراه فرزندش امام مجتبی علیه السلام و سلمان وارد مسجد شدند و نشستند، مردم در اطراف آن حضرت جمع شدند. ناگاه مردی با شکل و شمایل نیکو و ظاهری آراسته وارد شد و بر آن حضرت سلام کرد و نشست. سپس عرض کرد: ای امیرمؤمنان؛ از شما سه پرسش می کنم، اگر آنها را جواب گفتم می دانم که مردم گناه نابخشودنی و بزرگی را مرتکب شدند و خود را در دنیا و آخرت به هلاکت افکنده اند، که دیگری را برگزیده اند، و اگر جواب نگفتم و پاسخ مناسب به سؤالات من ندادی می دانم که تو و آنها یکسان هستی. امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: از آنچه دلت می خواهد سؤال کن. عرض کرد: [صفحه ۶۲] أخبرنی عن الرجل اذا نام أين تذهب روحه؟ و عن الرجل كيف يذکر و ينسى؟ و عن الرجل كيف يشبه ولده الأعمام و الأخوال؟ به من خبر بده که آدمی هنگام خواب روح او کجا می رود؟ و چگونه انسان مطلبی را به خاطر می آورد و چگونه فراموش می نماید، و چگونه می شود که فرزند گاهی شبیه عموها و دایی های خود می شود؟ وقتی آن شخص سؤالاتش تمام شد، امیرالمؤمنین علیه السلام به فرزندش امام حسن علیه السلام رو کرد و فرمود: ای ابومحمد؛ تو پاسخ سؤالات این شخص را بگو. امام حسن علیه السلام فرمود: اما سؤال اول که گفتم: وقتی شخص می خوابد روح او کجا می رود؟ پاسخش این است که: روح او به باد، و باد به هوا آویخته می گردد تا وقتی

که آن شخص خود را برای بیدار شدن حرکت دهد، پس اگر خداوند تبارک و تعالی به برگشتن روح برای صاحب آن اجازه دهد، آن روح باد را و باد هوا را به سوی خود می کشد، در نتیجه روح برمی گردد و در بدن صاحبش جای می گیرد، و اگر خداوند تبارک و تعالی به برگشت او اجازه ندهد قضیه برعکس می شود یعنی هوا باد را و باد آن روح را به سوی خود می کشد و تا هنگام خارج شدن از قبر به بدن صاحبش بر نمی گردد. و اما سؤال دوم نسبت به یادآوری و فراموشی، جوابش این است: دل آدمی در میان ظرفی است و بر روی آن روپوشی قرار گرفته است، اگر وقتی می خواهد مطلبی را به یاد آورد صلوات کاملی بر محمد و آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم بفرستد، پرده از روی آن ظرف کنار می رود، قلب گشوده و به تعبیری روشن می شود و آن شخص آنچه را فراموش کرده به یاد می آورد، و اگر صلوات بر محمد و آل محمد علیهم السلام نفرستد یا صلوات را ناقص یعنی بدون ذکر «آل [صفحه ۶۳] محمد علیهم السلام» بگوید روپوش از روی آن کنار نمی رود، در نتیجه قلب همان گونه تاریک می ماند و فراموشی او برطرف نمی شود. و اما سؤال سوم که از شباهت فرزند به عموها و دایی ها پرسیدی پاسخش این است که: وقتی شخصی با همسرش همبستر می شود اگر قلب او آرام و رگهایش دارای آرامش و بدن دچار لرزه و اضطراب نباشد آن نطفه داخل رحم قرار می گیرد و فرزند شبیه پدر و مادرش به دنیا می آید، ولی اگر برخلاف آن، شخص از آرامش قلب و رگها برخوردار نباشد و بدنش به خاطر ترس و وحشت و یا عارضه دیگر دچار لرزه و اضطراب باشد نطفه لرزش پیدا می کند و بر بعضی از رگها قرار می گیرد؛ اگر بر رگی از رگهای عموها قرار گرفت فرزند شبیه عموهایش می شود و اگر بر رگی از رگهای دایی ها قرار گرفت فرزند شبیه دایی هایش می شود. شخص سؤال کننده بعد از آنکه پاسخ سؤالات خود را شنید عرض کرد: شهادت می دهم که خدائی جز خداوند یکتا نیست و همواره به آن گواهی می دهم، و شهادت می دهم که محمد صلی الله علیه و آله و سلم فرستاده او است و پیوسته به آن گواهی می دهم. بعد اشاره به امیرالمؤمنین علیه السلام نمود و عرض کرد: و شهادت می دهم که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بعد از خودش به تو وصیت کرده و تو جانشین او هستی و براهین او یعنی دلائل روشن او را آشکار می کنی. سپس اشاره به امام حسن علیه السلام نمود و عرض کرد: و شهادت می دهم که تو بعد از پدرت وصی و جانشین او هستی، و همان حجت ها و دلائل روشن او را برپا می داری، و سپس عرض کرد: و شهادت می دهم که حسین بن علی فرزند رشیدت بعد از برادرش [صفحه ۶۴] حجت الهی است و برای مردم دلیل و برهان ارائه می دهد، و شهادت می دهم که علی بن الحسین برپا دارنده امر حسین است. یعنی بعد از او پرچم هدایت را به دوش دارد. و شهادت می دهم که محمد بن علی برپا دارنده امر علی بن الحسین است و ادامه دهنده راه او است. و شهادت می دهم که جعفر بن محمد برپا دارنده امر محمد بن علی و فرمانروای بعد از او است. و شهادت می دهم که موسی بن جعفر برپا دارنده امر جعفر بن محمد و اختیاردار امور بعد از او است. و شهادت می دهم که علی بن موسی برپا دارنده امر موسی بن جعفر و رهبر مردمان بعد از او است. و شهادت می دهم که محمد بن علی برپا دارنده امر علی بن موسی و پیشوای جن و انس بعد از او است. و شهادت می دهم که علی بن محمد برپا دارنده امر محمد بن علی و زمامدار امور بعد از او است. و شهادت می دهم که حسن بن علی برپا دارنده امر علی بن محمد و هدایتگر شیعیان بعد از او است. و أشهد أن رجلاً من ولد الحسن بن علی لا یسمی ولا یکنی حتی یظهر أمره، فیملأها قسطاً و عدلاً کما ملئت جوراً. و شهادت می دهم که آخرین امام، مردی از فرزندان حسین بن علی است، نام اصلی او و کنیه اش را نباید گفت تا آنکه ظهور کند و جهان را پر از عدل و داد نماید همان طور که از ظلم و ستم پر شده باشد. و بعد از آن عرض کرد: درود و رحمت و برکات الهی بر تو باد ای امیرمؤمنان؛ و از جا برخاست و رفت. امیرالمؤمنین علیه السلام به امام مجتبی علیه السلام فرمود: ای ابومحمد؛ به دنبال این [صفحه ۶۵] شخص برو و ببین کجا می رود؟ امام حسن علیه السلام به دنبال او از مسجد خارج شد، وقتی برگشت به امیرالمؤمنین علیه السلام عرض کرد: همین که پای خود را از مسجد بیرون گذاشت نفهمیدم چه شد و به کجا رفت. آن حضرت فرمود: ای ابومحمد؛ آیا او را شناختی؟ عرض کرد: خدا و رسولش و امیرمؤمنان داناترند. امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمود: او خضر

علیه السلام بود. [۴۳].

با دست مبارکش اشاره نمود

هنگامی که جناب فضه‌ی خادمه علیها السلام به منزل نبوت و جایگاه رحمت و اصل عصمت، و مرکز حکمت، خانه‌ی حضرت صدیقه طاهره ام الأئمه فاطمه زهراء علیها السلام وارد شد، چیزی غیر از شمشیر و زره و آسیا در آنجا نیافت. فضه دختر پادشاه بود، او مقداری اکسیر داشت، قطعه‌ای از مس برداشته نرم نمود، و به شکل یک ماهی در آورد. آنگاه اکسیر را به آن زد و به طلا تبدیل کرد. هنگامی که امیرالمؤمنین علیه السلام تشریف آوردند، آن را در حضور حضرت قرار داد. زمانی که امیرالمؤمنین علیه السلام آن را دید فرمود: آفرین ای فضه؛ ولی اگر آن را خوب ذوب می نمودی رنگ بهتری پیدا می کرد، و قیمتش گرانتر می شد. فضه عرض کرد: ای آقای من؛ مگر شما این علم را می شناسی؟ حضرت فرمودند: آری؛ این طفل - اشاره نمود به امام حسن علیه السلام - هم این علم را می داند. [صفحه ۶۶] در آن حال امام حسن علیه السلام جلو آمده و همان سخن امیرالمؤمنین علیه السلام را فرمود. سپس امیرالمؤمنین علیه السلام به فضه فرمودند: ما بزرگتر از اینها را می شناسیم. ثم اومی بیده، و اذا عنق من ذهب و کنوز سائره، فقال: ضعیها مع اخواتها، فوضعنها فسارت. سپس با دست مبارک خود اشاره نمود، ناگهان رشته‌هایی از طلا و گنجهایی در حال حرکت ظاهر شد. و فرمودند: این طلاها را روی آنها بیانداز. جناب فضه نیز آن طلا را روی گنجها انداخت، و به آنها ملحق شد. [۴۴].

پادشاهان ریزخوار سفره‌ی وحی

در کتاب «خراج» و دیگر کتابها روایت شده است: روزی امیرالمؤمنین علی علیه السلام در «رحبه» بود. مردی برخاست و گفت: من از رعیت و اهل شهرهای تو هستم. حضرت علی علیه السلام فرمود: تو از رعیت من و از اهالی شهرهای من نیستی، در واقع پادشاه روم تو را به سوی معاویه فرستاده تا پرسشهایی از او بنمایی، ولی معاویه از پاسخ آنها ناتوان شده و تو را به سوی من فرستاده است. آن مرد عرض کرد: راست فرمودی ای امیرمؤمنان؛ معاویه مرا مخفیانه فرستاده؛ ولی تو از آن آگاه شدی در صورتی که جز خدا از این راز آگاه نبود. امیرمؤمنان علی علیه السلام فرمود: از هر کدام از این دو فرزندم که می خواهی مشکل را بپرس. آن مرد گفت: از این آقا زاده‌ای که دارای موهای زیبا و زیاد است، [صفحه ۶۷] می‌پرسم، منظورش امام حسن علیه السلام بود. در این هنگام امام حسن علیه السلام متوجه آن مرد شد و فرمود: جئت لتسأل: کم بین الحق و الباطل؟ و کم بین السماء و الأرض؟ و کم بین المشرق و المغرب؟ و ما قوس قزح؟ و ما المؤنث؟ و ما عشرة أشياء بعضها أشد من بعض؟. تو آمدی تا بپرسی: ۱- میان حق و باطل چقدر فاصله است؟ ۲- مسافت میان آسمان و زمین چقدر است؟ ۳- فاصله بین مشرق و مغرب زمین چقدر است؟ ۴- قوس قزح چیست؟ ۵- مؤنث چیست؟ ۶- آن ده چیزی که برخی از دیگر سخت‌تر است، کدام است؟ آن مرد گفت: آری (چنین است). امام حسن علیه السلام فرمود: آری؛ (۱) میان حق و باطل به اندازه‌ی چهار انگشت فاصله است، چرا که هر چیزی را که با چشمت بینی حق است و آنچه با گوش خود بشنوی در مواقع زیادی باطل است. (۲) فاصله میان آسمان و زمین به اندازه‌ی نفرین شخص ستمدیده است و آن مقدار که چشم می نگرد. (۳) مسافت میان مشرق و مغرب زمین، یک روز راه آفتاب است. (۴) قزح، اسم شیطان است، نگو: قوس قزح، چرا که آن قوس، قوس خدایی است و همان علامت فراوانی (نعمتها) و امان از برای ساکنان زمین از غرق شدن است. (۵) خنثی [۴۵]، کسی است که معلوم نشود زن است یا مرد؟! باید در حالات وی دقت کرد و اگر او مرد باشد محتلم می شود، و اگر زن [صفحه ۶۸] باشد حائض شده و پستانهایش ظاهر می گردد، اگر از این طریق جنسیت او معلوم نشد، موقع ادرار کردن معلوم می شود که اگر ادرارش جهش داشته و به دیوار برسد مرد است و اگر همانند شتر به طرف پاهایش بریزد، زن است.

(۶) و آن ده چیزی که برخی از برخی دیگر سخت‌ترند چنین است: سخت‌ترین چیزی که خداوند آفریده سنگ است، سخت‌تر از آن آهن که - به وسیله‌ی آن سنگ بریده می‌شود - و شدیدتر از آن، آتش است که آهن را ذوب می‌نماید، و سخت‌تر از آتش، آب است که آن را خاموش می‌کند، و شدیدتر از آب، ابر است که آب را حمل می‌کند، و شدیدتر از ابر، باد است که ابر را پراکنده و حمل می‌کند و شدیدتر از باد، فرشته‌ای است که آن را رد می‌کند، و شدیدتر از آن فرشته، ملک الموت است که آن فرشته را می‌میراند، و شدیدتر از ملک الموت، مرگ است که ملک الموت را نیز می‌میراند و شدیدتر از آن فرمان خدا است که مرگ را دفع می‌نماید [۴۶].

این جوان در علم خدا غرق است

مفضل می‌گوید: امام صادق علیه‌السلام فرمود: روزی عربی از صحرا به قصد حج از قومش جدا شد و در حال احرام به جائی برخورد که در آنجا تخم شتر مرغ بود، آن را برداشت و خورد، بعداً متوجه شد که محرم بوده است. هنگامی که وارد مدینه شد برای پرسش از مسئله‌اش او را به خانه‌ی اولی راهنمایی کردند، بعد از ناتوانی جواب آن مسئله... همگی به اتفاق اعرابی به خانه‌ی امیرالمؤمنین علیه‌السلام آمدند و به اعرابی گفتند: مسئله را [صفحه ۶۹] از او پرس؟ اعرابی گفت: مرا نزد خلیفه‌ی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آوردید؟ آنها به دروغ گفتند: خلیفه‌ی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم ابوبکر است، و این شخص وصی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در اهل بیت او می‌باشد. اعرابی گفت: ای ابوالحسن؛ ای خلیفه‌ی رسول؛ من محرم از قبیله‌ی خود بیرون آمدم. در این هنگام امیرمؤمنان علیه‌السلام فرمود: و قصد مکه کردی و تمام ماجرای اعرابی را شرح داد و گفتگوی مجلس ابوبکر و عجز آنها از پاسخ دادن به مسئله را بیان کرد. اعرابی با تعجب گفت: بلی ای مولای من؛ چنین است. سپس حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام جواب مسئله را به امام حسن علیه‌السلام که در سن نوجوانی بود واگذار کرد. اعرابی عرض کرد: ای ابوالحسن، مسئله‌ی مرا بزرگان اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نتوانستند جواب دهند و به شما واگذار کردند، حال شما مرا به این بچه واگذار می‌کنی؟ حضرت علی علیه‌السلام فرمودند: تو از این پسر مسئله‌ات را بپرس، او جواب تو را بیان می‌کند. اعرابی گفت: ای حسن؛ من از قوم خود به قصد حج، محرم بیرون آمدم، به جائی رسیدم که تخم شتر مرغ بود، آن را عمداً و نسیاناً خوردم. امام حسن علیه‌السلام فرمود: ای اعرابی؛ در سخن خود کلمه‌ای را زیاد کردی و آن این بود که گفتی، «عمداً» و این کلمه جزو سؤال تو نبوده است. اعرابی گفت: راست گفتی، من در حال نسیان این عمل را به جا آوردم. [صفحه ۷۰] امام حسن علیه‌السلام فرمود: به تعداد آن تخم شتر مرغ هایی که برداشته‌ای شتران ماده بگیر و شتران نر را بر آنها سوار کن، هر چه زائیدند سال دیگر در منی قربانی کن. اعرابی گفت: ای حسن؛ بعضی از شتران ماده نمی‌زایند. حضرت فرمود: بعضی از تخم‌ها هم فاسد می‌شوند. اعرابی گفت: این پسر در علم خدا غرق است، به درستی که تو خلیفه‌ی پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم هستی. امام حسن علیه‌السلام فرمود: ای اعرابی من پسر رسول خدا هستم و پدرم امیرالمؤمنین علیه‌السلام خلیفه است. اعرابی گفت: پس ابوبکر چه می‌گوید؟ حضرت فرمود: از خود آنها بپرس؟ پس آنها تکبیر گفتند و همه از آنچه از حضرت امام حسن علیه‌السلام شنیدند تعجب کردند. سپس امیرالمؤمنین علیه‌السلام فرمود: حمد و سپاس مخصوص خدایی است که در من و پسر من نعمتی قرار داد که در داوود و سلیمان قرار داده بود، هنگامی که می‌فرماید: «فهمناها سلیمان» [۴۷] «ما آن را به سلیمان فهماندیم». [۴۸]. در کتاب «قطره‌ای از دریای فضائل اهل بیت علیهم السلام» این روایت با کمی تغییر ذکر شده و در ادامه این چنین آمده است. راوی گوید: در این هنگام صدائی شنیده شد که می‌گفت: ای مردم؛ این حکمی که این کودک فهمید، همان حکمی بوده که سلیمان بن داوود علیهما السلام فهمیده بود. [۴۹]. [صفحه ۷۱]

معجزات کریم اهل بیت امام حسن مجتبی بعد از زمان امیرالمؤمنین علیهم السلام

زمین شکافته شد

از فرموده‌های ارزشمند کریم اهل بیت امام حسن علیه السلام فاضل وارسته مرحوم میرزا محمدباقر اصفهانی می گوید: در خواب، یا در حالت بین خواب و بیداری، در یکی از این شبها دیدم که؛ امام حسن مجتبی علیه الصلاة و السلام سخنانی (با این مضمون) فرمودند: بر منبرها به مردم بگویند و دستور بدهید که توبه کنند و برای فرج و تعجیل ظهور امام زمان (ارواحنا فداه) دعا کنند. این دعا، واجب کفایی نیست که همانند وجوب نماز بر مرده باشد، و اگر یک یا چند نفر از مردم بر مرده نماز گذارند، تکلیف از دیگر مردم برداشته شود؛ بلکه، همانند نمازهای روزانه، بر تمام مکلفان واجب است که انجام دهند. صحیفه مهدیه (مترجم): ۵۱، به نقل از مکیال المکارم: ۱ / ۴۳۸. در «الثاقب فی المناقب» آمده است: جابر بن عبدالله انصاری رحمه الله گویند: سوگند به حق خدا و رسول او؛ من از امام حسن و امام حسین علیه السلام فضیلتی بیشتر و شگفت‌انگیزتر دیدم. شگفتی که از امام حسن علیه السلام دیدم چنین است: پس از آنکه یاران امام حسن علیه السلام پیمان‌شکنی کرده و آن حضرت را مجبور به مصالحه با معاویه نمودند، حضرتش به ناچار با او صلح نمود، این رفتار بر یاران ویژه آن حضرت گران آمد، من نیز یکی از آنها بودم که زبان به ملامتش گشودم! امام حسن علیه السلام فرمود: جابر؛ ملائمت نکن؛ رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را در گفتارش تصدیق کن که فرمود: ان ابنی هذا سید، و ان الله تعالی یصلح به بین فئتين عظیمتين من [صفحه ۷۴] المسلمین. به راستی که این فرزندم آقا و سرور است، خداوند متعال به وسیله‌ی او در میان دو گروه بزرگ از مسلمانان صلح و آشتی برقرار می کند. گویا این سخن مرا آرام ننمود و سینه‌ام را شفا نداد، در دلم گفتم: شاید این واقعه‌ای که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرموده بعدا اتفاق خواهد داد، و منظور آن حضرت صلح با معاویه نبوده است، چرا که در این صلح مؤمنان هلاک گردیده و خوار شدند. وقتی این سخن از ذهنم خطور کرد و من مردد شدم، امام حسن علیه السلام دست مبارکش را روی سینه‌ام گذاشت و فرمود: (در سخن پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم) تردید نموده و چنین و چنان گفתי؟ آنگاه فرمود: آیا میل داری هم اکنون پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم را مشاهده کرده و این سخنان را از آن حضرت بشنوی؟ من از سخن او در شگفت شدم، ناگاه صدای غرشی شنیدم که زمین از زیر پای ما شکافت و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم، علی مرتضی، جعفر و حمزه علیهم السلام را دیدم که بیرون آمدند. من از ترس و وحشت به گوشه‌ای خزیدم، امام حسن علیه السلام فرمود: ای رسول خدا؛ این جابر است که مرا در مورد آنچه شما می دانید، ملامت می نماید، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم رو به من کرد و فرمود: یا جابر؛ انک لا تكون مؤمنا حتی تكون لأئمتک مسلما، و لا تكون علیهم برأیک معترضا، سلم لابنی الحسن ما فعل، فان الحق فیه، انه دفع عن حیاء المسلمین الاصطلام بما فعل، و ما کان ما فعله الا- عن أمر الله و امری. ای جابر؛ تو هرگز مؤمن نخواهی بود تا اینکه تسلیم پیشوایان گردی، و با رأی و نظر خود بر آنان اعتراض ننمایی، بر آنچه فرزندم حسن علیه السلام [صفحه ۷۵] انجام داده تسلیم شو، چرا که حق در همان است. او با آن عملش زندگی مسلمانان را از هم پاشیدگی نجات داد، او این کار را جز به فرمان خداوند و من، انجام نداده است. جابر گویند: من عرض کردم: ای رسول خدا؛ پذیرفتم. سپس آن بزرگوار به همراه علی علیه السلام، حمزه و جعفر علیهما السلام به سوی آسمان پرواز نمودند. من می دیدم که درهای آسمان به روی آن بزرگواران باز می شد و آنان وارد می شدند تا اینکه به آسمان هفتم رسیدند و در همه‌ی این موارد آقا و مولای ما حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم پیشاپیش آن بزرگواران بود [۵۰].

قدرت فوق العاده

محمد بن جریر طبری قدس سره در کتاب «نوادیر المعجزات» از زید بن ارقم نقل کرده است که گفت: در مکه مکرمه با عده‌ای

بودیم و امام حسن مجتبی علیه السلام نیز آنجا حضور داشتند. از آن حضرت درخواست کردیم که معجزه‌ای به ما نشان دهد که آن را در شهر کوفه برای دوستان خود نقل کنیم. وقتی چنین عرض کردیم، شنیدم امام حسن علیه السلام کلماتی فرمود. ناگهان خانه‌ی خدا بالا رفت تا اینکه در هوا قرار گرفت، اهل مکه در آن هنگام از این جریان غافل و به کار خود مشغول بودند، آنهایی که شاهد قضیه بودند بعضی گفتند: این سحر است، و بعضی گفتند: این کار عجیب و خارق‌العاده است، عده‌ی زیادی از زیر خانه عبور کردند و آن [صفحه ۷۶] در هوا معلق بود، سپس امام علیه السلام آن را به جای خود برگردانید [۵۱].

پایان بخش آتش ظلم

ابی حمزه ثمالی رحمه الله از امام سجاد علیه السلام نقل نمود که ایشان فرمودند: روزی امام حسن علیه السلام نشسته بودند، شخصی آمد و به آن حضرت عرض کرد: ای فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم؛ خانه‌ی شما آتش گرفته است. آن حضرت فرمود: خانه‌ی من نسوخته است. طولی نکشید شخص دیگری آمد و عرض کرد: ای فرزند پیامبر؛ آتش به خانه‌ی همسایه‌ی شما سرایت نموده به گونه‌ای که ما شک کردیم که آتش به خانه‌ی شما هم رسیده و سوخته شده باشد. تا آنکه آن دو نفر رفته و عده‌ای دیگر از شیعیان به خاطر این بلا، از دست زیاد بن ابیه به آن بزرگوار پناه آورده و استغاثه نمودند. آن امام مظلوم علیه السلام دست مبارکش را بالا برد و این گونه خدا را خواند: اللهم خذ لنا و لشیعتنا من زیاد بن ابیه، و ارنافیه نکالا عاجلا انک علی کل شیء قدير. خداوندا؛ ما را و شیعیان ما را از دست زیاد بن ابیه نجات بده و زود به ما نشان بده سختی و عذاب او را، همانا تو بر هر کاری قادر و توانائی. امام سجاد علیه السلام فرمودند: جراحتی در انگشت راست زیاد پیدا شد که به آن جراحت سلعة می گویند، (و هیچ دارویی ندارد) - آن زخم متورم شد و تا گردن او را فرا گرفت و مرد [۵۲]. [صفحه ۷۷]

به آنچه که خواستم دست یافتم

جابر بن عبدالله انصاری قدس سره می گوید: امام حسن مجتبی علیه السلام را دیدم که در آسمان بالا رفت و ناپدید گردید. سه روز در آنجا ماند، و بعد از آنکه فرود آمد آرامش و وقار خاصی یافته بود - در آن حال - فرمود: بروح آبائی؛ نلت ما نلت. به روح پدرانم سوگند؛ به آنچه می خواستم دست یافتم [۵۳].

هدیه‌ای به یک دوست

سید هاشم بحرانی قدس سره در کتاب «مدینه المعاجز» از ابن جریر نقل می کند که گفت: به امام حسن مجتبی علیه السلام عرض کردم: به من معجزه‌ای نشان دهید تا من آن را برای دیگران نقل کنم. هنگامی که این درخواست را کردم، امام علیه السلام را دیدم که از جایگاه نماز خود به درون زمین رفت و ناپدید گردید، سپس برگشت در حالی که ماهی بزرگی به همراه داشت و فرمود: جئتک به من البحور السبع. آن را از دریاهاى هفتگانه آوردم [۵۴].

امام همه‌ی آن مردم

امام صادق علیه السلام فرمود: امام مجتبی علیه السلام فرمود: خداوند شهری - بلادی - در مشرق این عالم و شهری در مغرب [صفحه ۷۸] دارد که، دیواری از آهن او را احاطه نموده و در هر شهری هزار هزار قوم زندگی می کنند و آنها با هزار هزار نوع زبان صحبت می کنند که مانند یکدیگر نیست، و من به همه‌ی آن زبان‌ها آگاهی دارم. ما فیهما و ما بینهما و ما علیها حجه غیری، و غیر الحسین أخی. که در بین آنها و برای آنها امام و حجتی غیر از من و حسین علیه السلام برادرم نیست [۵۵].

سفره‌ی آسمانی

محمد بن جریر طبری می گوید: از قیصه‌ی بن ایاس نقل شده است که گفت: با امام حسن مجتبی علیه‌السلام همسفر بودم و به طرف شام می رفتم. آن حضرت روزه بود و جز مرکبش هیچ زاد و توشه‌ای با خود برنداشته بود، همین که سرخی نور خورشید ناپدید شد و وقت فریضه فرا رسید، نماز را به پا داشت. گویا درهای آسمان گشوده شد و چراغ‌هایی آویزان گردید، فرشتگانی فرود آمدند و با خود ظرف‌های غذا و میوه و نیز طشت‌ها و ظرف‌های آب را بر زمین نهادند، سفره پهن شد و ما که هفتاد نفر بودیم، از سرد و گرم آن سفره خوردیم. امام علیه‌السلام و ما همگی سیر شدیم. دو مرتبه بدون اینکه چیزی کم شده باشد آنها به آسمان برگردانیده شد [۵۶].

سزای جسارت و توهین

در کتاب «بحار الأنوار» آمده است: [صفحه ۷۹] مردی به دروغ ادعا کرد که امام حسن علیه‌السلام مبلغ هزار دینار به وی بدهکار است، در حالی که امام حسن علیه‌السلام مدیون او نبود. آنان در پی این مرافعه نزد شریح قاضی رفتند، شریح قاضی به امام حسن علیه‌السلام عرض کرد: آیا سوگند می خوری؟ حضرت فرمود: اگر این شخص (مدعی) سوگند بخورد من آن مبلغ را به او پرداخت خواهم کرد. شریح به آن مرد گفت: این گونه سوگند بخور و بگو: به حق خدائی که جز او معبودی نیست و دانای پنهان و آشکار است. امام حسن علیه‌السلام فرمود: من چنین سوگندی را نگفتم، بلکه بگو: سوگند به خدا؛ من از تو این مبلغ را طلبکارم و هزار دینار را بگیر. آن شخص سوگند خورد و دینارها را گرفت، وقتی خواست از جایش برخیزد بر زمین افتاد و فوراً مرد. حاضرین از نحوه‌ی سوگند خوردن، از امام حسن علیه‌السلام پرسیدند: که چرا به همان سوگند اولی حاضر نشدند؟ آن حضرت فرمود: خشیت آنه لو تکلم بالتوحید، یغفر یمینه ببرکة التوحید و یحجب عنه عقوبه یمینه. قسم اولی دارای اقرار توحید و یگانگی خداوند بود، می ترسیدم اگر آن سوگند را بگویم، به برکت توحید، خداوند دروغ او را ببخشد، و از سزای کیفر دروغش بگذرد [۵۷].

از برکت امام طعام کم نمی شد

ابن شهر آشوب رحمه الله روایت نموده است: [صفحه ۸۰] روزی حضرت امام حسن علیه‌السلام از کنار جمعی از فقرا عبور می کرد، آنها در سفره‌ی خود مقداری نان خشک با قدری طعام داشته از آن می خوردند. هنگامی که چشم آنها بر آن حضرت افتاد، از جا برخاسته و ایشان را به سفره‌ی خود که بر روی زمین پهن بود، دعوت کردند. امام حسن علیه‌السلام از مرکب به زیر آمدند و فرمودند: «ان الله لا یحب المتکبرین». «خدا متکبرین را دوست نمی دارد». آنگاه با ایشان نشستند و از غذای آنها خوردند، از برکت قدوم مبارک آن بزرگوار آن غذا کم نشد. در آن حال امام مجتبی علیه‌السلام آنها را به مهمانی دعوت نمود. و دستور داد غذاهای لذیذ حاضر کرده و با خوشرویی از آنها پذیرائی کنند، بعد از آن به آنها خلعت‌های گرانبها داده و مرخصشان نمود [۵۸].

نموداری از مظلومیت خاندان وحی

ثقیف بکاء می گوید: هنگامی که امام مجتبی علیه‌السلام به امر مدبر امور (خداوند متعال) با معاویه علیه العذاب صلح نمود، یکی از یارانش به دیدار ایشان آمد و گفت: السلام علیک، یا مذل المؤمنین. آن مظلوم فرمود: ساکت باش؛ من ذلیل کننده‌ی مؤمنان نیستم، بلکه من عزت بخش مؤمنین هستم و فقط قصد من حفظ جان آنها و باقی ماندن ایشان است. ثم ضرب برجله فی فسطاطه، فاذا أنا فی ظهر الکوفه و قد خرق الی الدمشق و مضی حتی رأینا عمرو بن عاص بمصر و معاویه [صفحه ۸۱] بدمشق. سپس پای مبارکش را در

آن خیمه به زمین زد، ما که در پشت کوفه بودیم ناگاه دیدیم زمین پیچیده شد تا آنکه عمر بن عاص را در مصر و معاویه را در دمشق دیدیم. در آن هنگام امام علیه السلام فرمودند: اگر بخواهم آنها را سرنگون کنم می توانم، ولكن هرگز آن کار را نمی کنم، همانا پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم به راه استواری بود و همچنین علی علیه السلام به آن راه رفت، من هم به راه درست آنها هستم و مخالفت آنها نمی کنم [۵۹].

نشانه‌های عبادت

مرحوم ابن شهر آشوب در کتاب «مناقب» می گوید: حال امام حسن علیه السلام چنین بود که هرگاه وضو می گرفت بندهای بدنش می لرزید، و رنگ مبارکش زرد می شد، وقتی علتش را از آن حضرت سؤال کردند، فرمود: حق علی کل من وقف بین یدی رب العرش أن یصفر لونه و ترتعد مفاصله. سزاوار است هر کس که در پیشگاه الهی حضور پیدا می کند، لرزه بر اندامش افتد، و رنگش زرد گردد. و همچنین آن حضرت هنگامی که به کنار مسجد می رسید، سر خود را به سوی آسمان بلند می کرد و می گفت: الهی؛ ضیفک ببابک، یا محسن؛ قد أتاک المسیء، فتجاوز عن [صفحه ۸۲] قبیح ما عندی بجميل ما عندک یا کریم. پروردگارا؛ میهمان تو در خانه‌ات ایستاده است، ای نیکوکار، بنده‌ی گناهکاری نزد تو آمده است، به خوبی‌های خودت از بدی‌ها و زشتی‌های من در گذر، ای بزرگوار بخشنده [۶۰].

گوشواره‌های عرش پروردگار

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: حسن و حسین (علیهما السلام)، دو گوشواری عرش خداوند هستند، حق تعالی به بهشت فرمود: من رکنهای تو را به حسن و حسین زینت دادم. پس بهشت بر خود بالید چنانچه عروس بر خود می بالد [۶۱].

نوشته‌های بال ملخ

روزی عبدالله بن عباس در خدمت امام حسن علیه السلام بر سر سفره‌ای از غذا نشسته بود، ناگهان ملخی بر آن سفره افتاد. ابن عباس از آن حضرت پرسید: بر بال این ملخ چه نوشته است؟ حضرت فرمود: بر آن نوشته شده است: منم خداوندی که به جز من خداوندی نیست، گاهی ملخ را برای جماعتی از گرسنگان می فرستم که از آن بخورند و گاهی بر گروهی از روی غضب می فرستم که طعام‌هایشان را بخورند. پس ابن عباس برخاست و سر آن حضرت را بوسید و عرض نمود: [صفحه ۸۳] این از مکنون علم است [۶۲].

به الهام خداوند دانستم

ابن عباس می گوید: روزی در خدمت امام حسن علیه السلام نشسته بودیم، دیدم ماده گاوی را برای ذبح کردن می برند. در این هنگام امام حسن علیه السلام فرمود: این گاو به گوساله‌ی ماده‌ای که میان پیشانی و سر دمش سفیدی وجود دارد، حامله است. ما با قصاب روانه شدیم تا آن که آن گاو را کشت و گوساله‌ای را از شکمش بیرون آورد، مشاهده کردیم که گوساله دقیقاً همانطوری است که امام حسن علیه السلام فرموده بود. به خدمت آن حضرت آمدم و عرض کردیم: حق تعالی می فرمایند: (و یعلم ما فی الأرحام) [۶۳] «خدا می داند آنچه در رحم‌ها است». حال شما چگونه دانستید؟ امام حسن علیه السلام فرمود: انا نعلم المکنون المحزون المکتوم الذی لم یطلع علیه ملک مقرب، و لا بنی مرسل، غیر محمد و ذریئته علیهم السلام. ما (اهل بیت) به آنچه تکوین، و آفرینش، ذخیره و پوشیده شده آگاهی و علم داریم، آن دانشی که فرشته مقرب و پیامبر مرسل از آن اطلاع ندارند مگر پیامبر اکرم

و خاندان او علیهم السلام [۶۴]. من به الهام خداوند دانستم [۶۵]. [صفحه ۸۴]

ستارگان آسمان

صاحب کتاب «دلائل الامامة» می گوید: هنگامی که امام مجتبی علیه السلام همراه با گروهی برای نماز باران از مدینه خارج شدند، به مردم فرمودند: دوست دارید برای شما از آسمان چه ببارد؟ باران، برف یا جواهر؟ مردم عرض کردند: ای فرزند پیامبر؛ آنچه را خودتان می خواهید. آنگاه آن حضرت فرمود: اگر شما چیزی از دنیا دوست نمی داشتید، برای شما هر سه از آسمان می آمد. راوی می گوید: و رأیناه يأخذ الكواكب من السماء، ثم يرسلها فتطير كالصافير الى موضعها. دیدم آن حضرت از آسمان ستارگان را با دست شریفش می گرفت، سپس آنها را رها می کرد و آنها مانند گنجشکی به جای خود به پرواز در می آمدند [۶۶]. سلمان رحمه الله گوید: زمانی که امام حسن و امام حسین علیهما السلام نماز باران خواندن و باران آمد، به آنها عرض کردم: شنیدم از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که فرمودند: ان الله، قد أجرى علی لسان اهل بيتی مصابيح الحكمة. همانا خداوند، بر زبان اهل بیتم چراغهای فروزان حکمت و دانش را جاری می سازد [۶۷]. [صفحه ۸۵]

فرمانروایان آفرینش

محمد بن جریر طبری از محمد بن حجاره نقل می کند که گفت: روزی امام حسن مجتبی علیه السلام را دیدم در حالی که عده‌ای آهو از کنار ایشان عبور می کردند، امام علیه السلام آنها را صدا زد، همگی جواب دادند و در مقابل ایشان حاضر شدند. عرض کردیم: ای فرزند رسول خدا؛ اینها حیوانات وحشی هستند، معجزه‌ای آسمانی به ما نشان بدهید. فأومی نحو السماء ففتحت الأبواب و نزل نور حتی احاط بدور المدينة، فترزلت الدور کادت أن تخرّب. پس به سوی آسمان اشاره فرمودند، درهای آسمان باز شد و نوری عظیم فرود آمد که تمام خانه‌های مدینه را احاطه کرد، و خانه‌ها به حرکت در آمدند به گونه‌ای که نزدیک بود خراب شوند. عرض کردیم: ای فرزند پیامبر؛ آن نور را برگردان. امام علیه السلام به ما فرمود: نحن الأولون، و الآخرون، و نحن الأمرون و نحن النور، نور الروحانيين، نور بنور الله و نروح بروحه، فینا مسکنه و الینا معدنه، الآخر منا کالأول و الأول منا کالآخر. ما (اهل بیت) اول هستیم که آفرینش با ما آغاز شده، آخر هستیم که هستی با ما پایان می پذیرد، و ما فرمان روایانی هستیم که امر ما را همه‌ی موجودات تکوینا اطاعت می کنند، ما نوری هستیم که فرشتگان را روشنی می بخشیم، به نور خدا آنها را منور و به بشارت الهی آنها را مسرور می گردانیم، جایگاه نور خداوندی در ما و معدن آن به سوی ما است، اول ما مانند آخر ما، و آخر ما همانند اول ما می باشد [۶۸]. [صفحه ۸۶]

دوست دارم معجزه‌ای را

جابر بن عبدالله انصاری رحمه الله می گوید: من و جمعی در محضر با صفای امام مجتبی علیه السلام در مسجد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم بودیم، به آن حضرت عرض کردم: دوست دارم معجزه‌ای را از شما بینم، تا برای دیگران آن را بازگو نمایم؟ فضرب برجله الأرض حتی أرائنی البحور و ما یجری فیها من السفن، ثم اخرج من سمکها فأعطانیه. آن بزرگوار پای مبارک خود را به زمین زد، ناگهان دریاها را دیدم که کشتی‌ها از آن عبور می کردند، امام علیه السلام یک ماهی از دریا خارج کرد و به من عطا فرمود. من به فرزندم محمد گفتم: این را به خانه ببر. و ما سه مرتبه از آن ماهی خوردیم [۶۹].

بی ادبی مزمن

در کتاب «مدینه المعاجز» نوشته شده است: مرد و زنی از اهل شام - در مجلس معاویه علیه الهاویه - نزد امام حسن علیه السلام بودند، آن مرد جسور به امام علیه السلام گفت: اگر در ادعای خود - امامت - راست می گوئی پس مرا زن و زن مرا مرد کن؟. امام علیه السلام به غضب آمد و نگاه تندی به آن مرد نمود و لبهای مبارک خود را حرکت داد، دعایی خواند که نمی فهمیدم. سپس دوباره نگاهی به هر کدامشان نمود. در آن حال، مرد متوجه حال خود شد و سر به زیر [صفحه ۸۷] انداخت و دست خود را به صورت خود گرفته از آن مجلس خارج شد. هنگامی که با زن خود روبرو شد، زنش نیز گفت: من به صورت مرد شدم. آنها رفتند، بعد از زمانی نزد آن حضرت برگشتند در حالی که فرزندی داشتند، به پیشگاه امام مجتبی علیه السلام تضرع و معذرت خواهی کردند و توبه نمودند، عرض کردند: ما را به حالت اول برگردان. آن حضرت دستهای مبارکشان را بالا برده و برای آنها این گونه دعا فرمودند: اللهم ان كانا صادقین فی توبتهما، فتب علیهما و حولهما الی ما کان علیه. پروردگارا! اگر این دو در توبه کردن خود صادق هستند، توبه‌ی آنها را بپذیر و آنها را به خلقت اولیه خود برگردان. پس بدون شک و شبهه آنها به حالت اول برگشتند [۷۰].

اهل بیت، پایه گذاران معرفت

طبری گوید: محمد بن همام گفت: امام حسن علیه السلام را دیدم در حالی که مارها را صدا می کرد، آنها ایشان را جواب داده و بر دست و گردن مبارکش بالا و پایین می آمدند و هیچ گزندی به آن حضرت نمی رساندند. یکی از پسرهای عمر گفت: من هم همین کار را می کنم. سپس ماری را به دست خود گرفت، مار او را نیش زد و به هلاکت رسید [۷۱]. [صفحه ۸۸]

پادشاهان؛ جیره خور اولیاء الهی

شیخ حر عاملی قدس سره در کتاب «اثبات الهداة» می گوید: مرحوم سید نعمت الله جزائری در کتاب «مجمع البحرين» که در فضائل و مناقب امام حسن و امام حسین علیهما السلام نوشته است، حدیث طولی را در رابطه‌ی با معجزات امام حسن علیه السلام نوشته که من به طور اجمال به آن اشاره می کنم. یکی از سلاطین مقتدر چین، وزیری داشت که بسیار مدبر و دانشمند بود. وزیر پسری داشت در کمال حسن جمال و پادشاه به او بسیار عشق و محبت می ورزید. خود شاه نیز دختری داشت در نهایت زیبایی که او را نیز بسیار دوست می داشت. آن پسر و دختر همدیگر را دیده و عاشق یکدیگر شده بودند، شاه بر این امر مطلع شد و هر دو را احضار کرد، و امر کرد تا هر دو را کشتند. پس از قتل آنها به دلیل آنکه محبت زیادی که به آن دو داشت، بسیار پریشان حال شد و راه چاره‌ای ندید. همه‌ی دانشمندان و بزرگان را طلب کرد و جریان قتل و ندامت خود را اظهار کرده و از آنها راه چاره‌ای خواست و گفت: باید در زنده شدن آن دو چاره‌ای بیندیشید. آنها گفتند: محال است که مرده، زنده شود. یکی از آنها گفت: می گویند در مدینه شخصی به نام حسن بن علی می باشد که اگر او بخواهد، می تواند این دو را زنده کند. پادشاه گفت: تا آنجا چقدر راه است؟ گفتند: شش ماه. [صفحه ۸۹] پادشاه به یکی از نوکران ماهر و دلیرش دستور داد که: یک ماهه آن شخص را نزد من بیاور و الا تو را می کشم. آن شخص که مسلمان بود، ناراحت و غمگین از شهر بیرون رفت. مدتی که راه رفت، به چشمه‌ای رسید. از آن چشمه وضو گرفت و دو رکعت نماز خواند و برای فرج و گشایش خود دعا و تضرع کرد. ناگهان شخص نورانی را دید که به او می فرماید: برخیز! آن مرد می گوید: برخواستم و گفتم: تو کیستی؟ ایشان فرمودند: من حسن بن علی بن ابی طالب علیه السلام هستم. گریه مکن؛ برو به شاه بگو من خود می آیم. آن شخص بسیار خوشحال شده برگشت و پیغام آمدن امیر عالم را به پادشاه داد. پادشاه امر کرد نعل دختر و پسر را آوردند و جریان را به عرض امام حسن علیه السلام رساند و خواهش کرد که آن حضرت از خداوند بخواهد آن دو را زنده کند. امام حسن علیه السلام برای آنها دعا نمود [۷۲] ناگهان دختر و پسر زنده شدند و سپس مجلس عقد مهیا شد، و آن حضرت دختر پادشاه را به پسر وزیر عقد نمود و عروسی ملوکانه‌ای برپا شد و امام مجتبی علیه السلام به مدینه

برگشت [۷۳].

گواهی می دهیم شما ولی پروردگارید

عالم جلیل القدر سید بن طاووس قدس سره در کتاب «نجوم» می گوید: [صفحه ۹۰] (معتمد امام زمان علیه السلام) شیخ مفید رحمه الله در کتاب «مولد النبی و مولد الأوصیاء» نقل کرده است که، جابر می گوید: حضرت ابی جعفر امام باقر علیه السلام فرمود: برخی از مردم به محضر امام مجتبی علیه السلام رسیدند و عرض کردند: از عجائبی که پدر بزرگوارت نشان می داد به ما نشان بدهید. آن حضرت فرمود: آیا به آن ایمان می آورید؟ (و اطمینان پیدا می کنید؟) مردم عرض کردند: آری! به خدا سوگند. امام مجتبی علیه السلام فرمود: آیا پدرم را می شناسید؟ عرض کردند: آری می شناسیم (او را دیده ایم). آنگاه آن حضرت یک طرف پرده ای را که آویخته بود بالا زد، ناگاه مولی امیرالمؤمنین علیه السلام را دیدند که نشسته است. امام علیه السلام فرمود: شناختید؟ قالوا بآجمعهم: هذا امیرالمؤمنین و نشهد أنت ولی الله حقا و الامام من بعد. همه ی آن مردم عرض کردند: این امیرمؤمنان علیه السلام است و گواهی می دهیم شما به حقیقت ولی خدا، و امام بعد از او هستی [۷۴].

تعداد خرماهای درخت

امام صادق علیه السلام می فرماید: زمانی که امام حسن علیه السلام با معاویه صلح کرده بود، روزی با هم در «نخيله» نشسته بودند. معاویه گفت: شنیده ام که حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم تعداد خرماها را در درخت تخمین می زد و درست در می آمد. آیا آن [صفحه ۹۱] علم را تو نیز داری؟ چرا که شیعیان شما ادعا می کنند هیچ چیزی در آسمان و زمین نیست مگر اینکه به آن آگاه هستید. امام حسن علیه السلام فرمود: حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم تعداد کیل های آن را بیان می فرمود، من برای تو تعداد دانه های آن را نیز می گویم. معاویه گفت: حال بگو که در این درخت چند خرما وجود دارد؟ امام حسن علیه السلام فرمود: چهار هزار و چهار دانه می باشد. معاویه دستور داد تا خرماهای آن درخت را چیدند، هنگامی که آنها را شمارش کردند دیدند که، چهار هزار و سه دانه است. امام حسن علیه السلام فرمود: دروغ نگفته ام و از جانب خدا خبر دروغ به من نرسیده است، باید که دانه ای را پنهان کرده باشند. وقتی جستجو کردند، دیدند یک دانه در دست عبدالله بن عامر است [۷۵].

اسامی شیعیان در دیوان همیشگی

حذیفه بن اسید غفاری می گوید: هنگامی - که مردم کوفه بی وفائی کردند - و امام مجتبی علیه السلام به مدینه برمی گشت، من نیز به همراهش بودم، دیدم شتری که حامل باری بود، همراه خود می آورد و هیچ گاه از آن جدا نمی شد. روزی به آن حضرت عرض کردم: فدایت شوم ای ابامحمد؛ این شتری که هیچ گاه در طول مسافرت از آن جدا نمی شوی چیست؟ ایشان فرمود: ای حذیفه؛ آیا میدانی آن چیست؟ عرض کردم: نمی دانم. [صفحه ۹۲] امام حسن علیه السلام فرمود: این دیوان است. عرض کردم: دیوان چیست؟ فرمودند: این دیوانی است که نامهای شیعیان ما در آن می باشد. عرض کردم: فدایت گردم، آیا نام مرا به نشان می دهی؟ فرمودند: فردا بیا تا نامت را به تو نشان دهم. حذیفه می گوید: فردای آن روز به همراه پسر برادرم به محضر شریفش حاضر شدیم، آن بزرگوار فرمود: برای چه آمدی؟ عرض کردم: برای آن وعده ای که به من داده بودید. امام مجتبی علیه السلام فرمود: این شخصی که به همراهت آوردی کیست؟ گفتم: پسر برادرم است که گاهی اقرار به امامت شما دارد و گاهی ندارد. در آن حال به من امر فرمود تا بنشینم، من نشستم، آنگاه به خادم خود دستور داد تا دیوان را آورند. پسر برادرم به آن نگاه می کرد در حالی که آن را می خواند گفت: ای عمو؛ بین این اسم من است. گفتم: بگذار نام خود را در آن بینم، او در حالی که صفحه ها را ورق می

زد گفت: این هم نام تو است. حذیفه می گوید: ما با خوشحالی از نزد آن حضرت خارج شدیم. بعدها پسر عموم در کربلا در رکاب سید ما امام حسین علیه السلام به شهادت رسید [۷۶].

سبز کردن نخل خشکیده و آوردن رطب تازه

می گویند: امام حسن علیه السلام در یکی از سفرهایی که به حج برای زیارت خانه ی خدا می رفت، مردی از فرزندان زبیر که به امامت آن [صفحه ۹۳] حضرت اعتقاد داشت، در خدمت آن حضرت بود. در یکی از منازل بین راه بر سر چشمه ی آبی فرود آمدند، که نزدیک آن، درختهای خرمایی قرار داشت که از بی آبی خشک شده بودند. زیر یکی از آن درختها برای امام حسن علیه السلام و در زیر درختی دیگر برای فرزندان زبیر در برابر آن حضرت، فرشی انداختند. مردی از آنها نگاهی به بالای درخت انداخت و گفت: اگر این درخت خشک نشده بود از آن می خوردیم. امام حسن علیه السلام فرمود: رطب میل داری؟ او عرض کرد: آری. پس امام حسن علیه السلام دست مبارک خود را به سوی آسمان بلند کرد و دعائی خواند که آن مرد نفهمید، ناگهان آن درخت به اعجاز آن حضرت سبز شد و برگ در آورد و رطب داد. مرد احمقی که همراه ایشان بود گفت: به خدا سوگند؛ جادو کرد. امام حسن علیه السلام فرمود: وای بر تو، این سحر نیست، بلکه حق تعالی دعای فرزند پیغمبر خود را مستجاب کرد. سپس به قدری از آن درخت رطب چیدند که اهل قافله را کفایت کرد [۷۷].

برکات عظیم همراهی با ولی اعظم پروردگار

امام حسن علیه السلام از مدینه به قصد مکه بیرون رفتند تا عمره به جا بیاورند. [صفحه ۹۴] در وقت بیرون رفتن، مردم بسیاری به دنبال ایشان به مشایعت آن حضرت پرداختند، و دست و پای ایشان را می بوسیدند و آن حضرت را زیارت می کردند و صلوات بر محمد و آل او می فرستادند. به واسطه ی هجوم مردم، تازیانه از دست مبارک امام حسن علیه السلام بر زمین افتاد، غلام سیاهی از سر اعتقاد آن را برداشت و به دست آن حضرت داد، امام حسن علیه السلام نیز برای او دعا فرمود. هنوز دعای آن حضرت تمام نشده بود که آن سیاه به شخصی سفید پوست تبدیل شد. این خبر در مدینه شایع شد و مردم همه از این کرامت بزرگ متعجب و حیران گردیدند [۷۸].

خبر دادن از نیرنگ و ذلت کوفیان

هنگامی مردم کوفه نیرنگ زده و فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را تنها گذاشتند و معاویه ی ملعون درخواست صلح می کرد، آن امام مظلوم خطاب به مردم کوفه این چنین فرمود: وای بر شما مردم، وای بر شما مردم، به خدا سوگند؛ معاویه به احدی از شما، وفا نخواهد کرد. او کشتن من را ضامن شده و می پندارم اگر دست در دستش گذارم با او مسالمت کنم مرا رها نخواهد کرد تا برای دین جدم کار کنم. من قادرم که خدای عزوجل را تنها عبادت نمایم، ولیکن گویا می بینم به زودی - ذلت و خواری شما را - به گونه ای که فرزندان شما بر درب [صفحه ۹۵] خانه های بچه های آنان - بنی امیه - ایستاده اند از آنها آب و طعام می خواهند، خداوند برای آنان این گونه قرار داده پس آنها سیراب و طعام داده نمی شوند و این دوری و بیچارگی به خاطر آن چیزی که خودتان با دست هایتان کسب کرده اید. پس به زودی خواهند دید آنان که ستم کرده اند بازگشت آنها کجا خواهد بود [۷۹]. در بزم انس با معبود امام محمدباقر علیه السلام در خصوص عبادت امام مجتبی علیه السلام فرمودند: امام حسن علیه السلام در عصر خویش عابدترین و زاهدترین مردم بود، هنگامی که یاد قبر می نمود می گریست. زمانی که از قیامت و محشر و عبور از پل صراط سخنانی را بیان می فرمود می گریست. هنگامی که از عرض اعمال در پیشگاه پروردگار

یاد می نمود آنقدر گریه می کرد تا بی هوش می گشت [۸۰]. [صفحه ۹۷]

اخباری از شهادت و معجزات امام حسن مجتبی علیه السلام در هنگام شهادت

هرگاه او را می نگریم

ابن عباس می گوید: پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: همانا من، هنگامی که به او - امام مجتبی علیه السلام - می نگریم، به یاد مصائبی که او را بعد از من خوار می کنند، می افتم. این امر پایان نمی پذیرد تا آن که از روی ظلم و ستم به او زهر بخوراند، به گونه ای که فرشتگان هفت آسمان برای شهادتش گریان می شوند و هر چیزی در عالم برای او می گرید حتی پرندگان در آسمان و ماهیان در دل دریاها. پس کسی که برای ایشان بگرید، روزی که چشمها نابینا باشد - قیامت - دیده اش روشن باشد. و کسی که محزون شود برای او قلبش روزی که قلبهای همه محزون باشد - قیامت - دلش شاد باشد. کسی که امام حسن علیه السلام را در بقعه ای خودش در مدینه زیارت کند، بر پل صراط روزی که قدمهای همه بر پل صراط می لغزد قدمهای او ثابت و استوار خواهد بود [۸۱]. [صفحه ۹۹]

فرشتگان یاوران دیرینه در غم اهل بیت علیهم السلام

اشاره

امام صادق علیه السلام می فرمایند: هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم رحلت نمودند، جبرئیل و فرشتگان برای کمک به امیرالمؤمنین علیه السلام در غسل و کفن بدن اطهر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شرکت نمودند، به گونه ای که چشم امیرالمؤمنین علیه السلام باز شد و فرشتگان را از منتهای آسمان تا روی زمین که در همه ی امور ایشان را یاری می نمودند، دید. هنگامی که امیرالمؤمنین علیه السلام به شهادت رسید، فرشتگان امام حسن و امام حسین علیهما السلام را در امر غسل و کفن و دفن بدن مطهر امیرالمؤمنین علیه السلام کمک نمودند، همان گونه که برای پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بود. همین طور در هنگام غسل و کفن و دفن بدن مطهر امام مجتبی علیه السلام، امام حسین علیه السلام یاری فرشتگان را همان گونه که در زمان غسل و کفن و دفن پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و امیرالمؤمنین علیه السلام دیده بود، مشاهده نمود. همین گونه هر امامی که به شهادت می رسید، فرشتگان امام بعدی را یاری می نمودند [۸۲].

پیوند ناگسستنی در دنیا و آخرت

شکافنده دانشها امام باقر علیه السلام فرمود؛ پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: هر کس دوست دارد به ریسمان محکم الهی که حق تعالی در قرآن فرموده چنگ بزند به گونه ای که گسستنی در آن نیست، باید علی بن ابی طالب و حسن و حسین علیهم السلام را دوست بدارد؛ همانا خداوند ایشان را در عرش عظمت و جلال خود دوست می دارد [۸۳]. [صفحه ۱۰۰]

فرزندان ما پاره های جگر ما هستند

روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بالای منبر در حال خطبه خواندن بود که دو گل بوستان آن حضرت به مسجد آمدند، و پیراهن های گلرنگ پوشیده و می افتادند و بر می خواستند. هنگامی که نگاه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بر ایشان افتاد، از منبر پایین آمده و آنها را در آغوش گرفته و در نزد خود نشاند و فرمود: فرزندان ما جگرهای ما هستند که در زمین راه می روند

[۸۴]. هرگز دلی ز غم چو دل مجتبی نسوخت و سوخت اجنبی دگر از آشنا نسوخت هر گلشنی که سوخت ز باد سموم سوخت از باد نوبهار و نسیم صبا نسوخت چنان دلش ز سرزنش دوستان گداخت کر دشمنان زهر بدو هر ناسزا نسوخت از هر خسی چه آن گل گلزار معرفت شاخ گلی ز گلشن آل عبا نسوخت جز آن یگانه گوهر توحید را کسی ز الماس سوده لعل لب دلربا نسوخت هرگز برادری به عزای برادری در روزگار چون شه گلگون قبا نسوخت باور مکن دلی که چون قاسم بناله شد زان ناله‌ی پر از شرر «وا ابا» نسوخت آندم که سوخت حاصل دوران ز سوز زهر در حیرتم که خرمن گردون چرا نسوخت [صفحه ۱۰۱] تا شد روان عالم امکان ز تن روان صاحب‌دلی نماند کزین ماجرا نسوخت خاموش شد چراغ دل‌افروز مجتبی افروخت شعله‌ی غم جانسوز مجتبی [۸۵].

گروهی ستمگر

اسماء بنت عمیس می گوید: در همان ساعت که امام مجتبی علیه‌السلام قدم مبارکش را به زمین نهاد، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: گروهی ستمگر و ظالم او را شهید خواهند کرد، اما این خبر را به مادرش مگو، چون در این حال برایش ضرر دارد [۸۶].

همانند رسول خدا

می گویند: روزی حضرت امام حسن علیه‌السلام به اهل بیت خود فرمود: من مانند رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به وسیله‌ی زهر شهید خواهم شد. عرض کردند: چه کسی این کار را خواهد کرد؟ حضرت فرمود: همسر من، جعده دختر اشعث بن قیس این کار را خواهد کرد. معاویه پنهانی برای او زهر می فرستد و به او دستور می دهد تا آن را به من بخوراند. عرض کردند: او را از خانه‌ی خود بیرون و از خود دور گردان. امام حسن علیه‌السلام فرمود: چگونه او را از خانه بیرون کنم در حالی که هنوز او کاری انجام نداده است. اگر او را بیرون کنم به غیر از او، کسی [صفحه ۱۰۲] مرا نخواهد کشت و نزد مردم عذر و بهانه‌ای خواهد داشت. مدتی بعد معاویه مال بسیاری را با زهر کشنده‌ای برای جعده ملعونه فرستاد و پیام داد: اگر این را به امام حسن علیه‌السلام بخورانی من صد هزار درهم به تو می دهم و تو را به ازدواج پسر خود یزید در می آورم. روزی بسیار گرم و سوزان، امام حسن علیه‌السلام روزه و بسیار تشنه بود، در هنگام افطار آن ملعونه شربت شیری را که در آن زهر ریخته بود برای امام حسن علیه‌السلام آورد. وقتی حضرت آن را آشامید و زهر را در بدن خود احساس نمود، فرمود: ای دشمن خدا! مرا کشتی، خدا تو را بکشد. به خدا سوگند؛ بعد از من آسایش نخواهی یافت، آن ملعون تو را فریب داده است و خدا تو و او را به عذاب خود معذب خواهد کرد. بعد از دو روز درد جانکاه به جد بزرگوار و پدر عالی مقام خود ملحق گردید. معاویه ملعون نیز به وعده‌هایی که به او داده بود وفا نکرد [۸۷].

مرا به سم خواهند کشت

امام حسن علیه‌السلام قبل از شهادت مظلومانه‌اش به سیدالشهداء علیه‌السلام فرمودند: همانا جعده می داند که پدرش (در جنگ صفین) به مخالفت امیرالمؤمنین علیه‌السلام برخواست. و برادرش محمد بن اشعث به سرکردگی سپاهی از ابن زیاد به کربلا کنار فرات خواهد رفت و شاهد شهادت تو و در ریختن خونت شریک خواهد شد. جعده مرا با سم خواهد کشت. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به من خبر داده که زهر آن زن به من ضرر نخواهد [صفحه ۱۰۳] رساند، تا موقعی که اجل من فرا رسد. هنگامی که من از دنیا بروم، مرا غسل بده و کفن نما و بر من نماز بگذار و در کنار قبر مطهر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم دفن نما. اگر از آن جلوگیری کنند که حتما این کار را می کنند با آنها جنگ نکن، مرا به بقیع ببر و در آنجا به خاک بسپار. سپس از مخالفت مروان و عایشه از دفن خود در کنار جدش سخن گفت [۸۸].

مصیبتی به من خواهد رسید

(تیرباران کردن بدن مطهرش را خبر می داد) امام باقر علیه السلام می فرمایند: هنگامی که شهادت امام حسن علیه السلام نزدیک شد به برادر گرامیش (امام حسین علیه السلام) فرمود: ای برادر؛ به تو وصیت می کنم، هنگامی که از دنیا رفتم بدنم را به سوی قبر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم ببر تا عهد و پیمان با او تازه کنم و بعد بدنم را به سوی قبر مادرم زهرا علیها السلام ببر، سپس مرا در بقیع دفن نما. و اعلم انه سیصینی من عایشه ما یعلم الله و الناس من بغضها، و عداتها الله و لرسوله و عداوتها لنا اهل البيت. و بدان همانا از عایشه مصیبتی به من خواهد رسید که خداوند و مردم می دانند از دشمنی او بر خدا و پیامبرش و دشمنی او بر ما اهل بیت [۸۹].

واپسین لحظه غروب خورشید

در آخرین لحظات زندگی شریف امام مجتبی علیه السلام، برادر بزرگوارش [صفحه ۱۰۴] حضرت سیدالشهداء علیه السلام که در کنارش بود فرمود: ای برادر جان؛ می خواهم حال تو را در وقت احتضار بدانم. امام حسن علیه السلام فرمود: از رسول خدا شنیدم که می فرمود: تا زمانی که روح در بدن ما می باشد عقل از ما جدا نمی شود. - سکرات مرگ در ما اثر ندارد - پس دست خود را به دستم بده تا زمانی که فرشته مرگ را مشاهده کردم دست تو را می فشارم، حضرت سیدالشهداء علیه السلام دست خود را دست ایشان نهاد. بعد از اندک زمانی امام حسن علیه السلام دست برادر را فشار داد. امام حسین علیه السلام که گوش خود را نزدیک دهانش برده بود شنید که می فرماید: آن فرشته به من می گوید بشارت باد تو را که حق تعالی از تو راضی است و جد بزرگوارت شفیع روز جزا می باشد [۹۰]. زهر جفا نمود تو را آب خوشگوار از بس که تلخ کامی و بی تاب و پر تبی از ساغر ازل نگرفته است تا ابد چون ساغر تو هیچ ولی مقربی آری بلا به مرتبه ی قرب اولیاست و اندر بساط قرب نبود از تو اقربی گردون شود نگون و رخ مهر و مه سیاه کافتاده در لحد، چو تو تابنده کوکبی نشنیدم نشانی تیر ستم شود جز نعلش نازنین تو در هیچ مذهبی [۹۱]. [صفحه ۱۰۷]

اخبار غیبیه ی امام حسن مجتبی و برخی از معجزات اهل بیت گرامی ایشان علیهم السلام

آیا کسی هست مظلومی را یاد کند

آخرین فرستاده خدا و سرور پیامبران فرمودند: من زاره فی بقعته، تثبت قدمه علی الصراط یوم تزل فیہ الأقدام. کسی که امام حسن علیه السلام را در بقعه ی خودش در مدینه زیارت کند، قدمش بر پل صراط روزی که قدمهای همه می لغزد ثابت و استوار خواهد بود. فضائل امام حسن مجتبی علیه السلام: ۲۷۳، به نقل از امالی صدوق قدس سره. در همه ی سخت اندوهی که راه تنفس را از سینه ی انسانها می گرفت و والا-ترین فضائل در بالای تخته چوب مورد تهاجم قرار می داد، مکتب اهل بیت علیهم السلام و پیروان آنان در سخت ترین فشارها و در سرکوب و ناامنی و نگرانی، روزگار را می گذراندند و گردباد های سیاست، افکار و آرزوهایشان را درهم می شکست، چگونه بستری برای نشر معارف الهی هموار می نمود. با آن حال هرگاه اندوهها سینه ی دومین فرزند پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را می فشرد همو که حلم در پیشگاه او زانو زده، یادی از آخرین امیر صالحان و نظاره گر افعال ناشایست جهانیان می کرد و او را می ستود و قلب مطهر و مهربان خویش را تسکین می داد. به نمونه ی از فرموده اش که مردم را خطاب قرار می داد توجه می نمائیم. ای مردم؛ آیا نمی دانستید که هر کدام از ما خاندان وحی و رسالت [صفحه ۱۰۸] تحت سیطره و حاکمیت

طاغوت زمانش زندگی می کند و به ناچار فشار ستم بر او تحمیل می گردد، جز «قائم» ما، همو که روح الله عیسی بن مریم به امامت او نماز می گذارد، چرا که خداوند ولادت او را مخفی و شخص او را پنهان می دارد تا هنگامی که به دستور او ظهور کند. تا اینکه بیعت قدرت مداری را به گردن نداشته و تحت حاکمیت ظالمی زندگی نکند. او نهمین امام معصوم از نسل برادر امام حسین علیه السلام و فرزند بهترین بانوان است. خداوند در غیبت او عمرش را طولانی می کند آنگاه به قدرت خویش او را در چهره کمیتر از چهل سال ظاهر می سازد تا بداند همگان که خداوند بر هر کاری قادر و توانا است [۹۲].

خبر به مظلومیتی بزرگ

مفضل بن عمر رحمه الله از حضرت جعفر صادق علیه السلام از پدر بزرگوارش، از جدشان علیهم السلام روایت کرده اند که روزی امام حسین علیه السلام بر امام حسن علیه السلام وارد شد، نگاهی به برادر خود انداخت و گریستند. امام حسن علیه السلام فرمود: یا اباعبدالله! چرا گریه می کنی؟ فرمود: گریه ام برای رفتاری است که مردم با شما انجام می دهند. امام مجتبی علیه السلام فرمود: آنچه بر سر من آید زهری است که به کامم ریزند، و به آن کشته شوم؛ ولکن لا یوم کیومک یا اباعبدالله. ولی یا اباعبدالله! هیچ روزی چون روز تو نخواهد بود. [صفحه ۱۰۹] سی هزار نفر که همه ادعا می کنند از امت جد ما محمد صلی الله علیه و آله و سلم هستند و خود را به اسلام نسبت می دهند، بر تو گرد آیند. فیجتمعون علی قتلک و سفک دمک، و انتهاک حرمتک، و سبی ذاریک و نساءک، و انتهاک ثقلک پس برای کشتن تو و ریختن خون، و هتک حرمت، و اسیر کردن فرزندان و زنان و تاراج کردن اموال همدست می شوند. در آن زمان به بنی امیه لعنت فرود آید، و از آسمان خاکستر و خون بارد، و همه چیز حتی وحشیان بیابان و ماهیان دریا به حال تو گریان شوند [۹۳].

فرزندم؛ عمویت را تنها نگذاری

هنگامی که در کربلا همه ی یاران باوفای امام حسین علیه السلام به شهادت رسیدند، و نوبت به فرزندان برادر گرامیش امام مجتبی علیه السلام رسید، قاسم بن الحسن علیه السلام خدمت آن حضرت رسید و عرض نمود: ای عمو! اجازه بده تا با این کفار بجنگم. آن حضرت به ایشان فرمود: ای پسر برادرم؛ تو یادگار برادرم هستی، تو باید زنده بمانی تا باعث آرامش و تسلی دل ما باشی، و به آن شاهزاده اجازه رزم نمی داد. حضرت قاسم علیه السلام نشست، و در حزن و اندوه فراوانی بود، چرا که امام حسین علیه السلام به برادرانش برای نبرد، اجازه داده بود. در آن حال که نشسته و سر مبارکش را به زانو نهاده و در فکر بود، ناگاه به خاطرش آمد که، پدر بزرگوارش حرزی را به بازوی راستش بسته و به او فرموده بود: هنگامی که در سختی و اندوه بزرگی قرار گرفتی، آن [صفحه ۱۱۰] حرز را باز کن و بخوان و به آن عمل نما. حضرت قاسم علیه السلام با خود اندیشید، سالها بر من گذشته برای من غمی مانند امروز پیش نیامده است، پس آن حرز را از بازوی خویش باز نمود و به نوشته ی آن نگاه کرد. در آن نامه، امام مجتبی علیه السلام این گونه خطاب به فرزندش نوشته بود: یا ولدی یا قاسم؛ أوصیک أنک اذا رأیت عمک الحسین علیه السلام فی کربلاء و قد احاطت به الأعداء فلا تترك البراز و الجهاد لأعداء الله و أعداء رسوله و لا تبخل علیه بروحک، و کلمنا نهاک عن البراز، عادة لیأذن لك فی البراز لتحظى فی السعادة الأبدية. ای فرزندم ای قاسم؛ تو را وصیت می کنم، زمانی که دیدی عمویت امام حسین علیه السلام را در کربلا دشمنان محاصره کردند، جنگ و جهاد را با دشمنان خدا و پیامبرش را ترک نکن، خودت را برای فدا شدن در راه او باز مدار، اگر او تو را از نبرد نهی نمود، پافشاری نما تا به تو اجازه دهد، در آن حال است که به خوشی و سعادت همیشگی نائل می گردی [۹۴].

مگر حسن پسر من نیست؟

مرحوم حجة الاسلام و المسلمین حاج شیخ احمد کافی در یکی از سخنرانیهای خود می گفت: مرحوم حاج شیخ علی اکبر تبریزی می گفت: زمانی که جوان بودم در تبریز منبر می رفتم، در ماه مبارک رمضان تا شب بیست و هفتم پیش نیامد تا که شبی نامی از آقا امام حسن علیه السلام ببرم، غرضی هم نداشتم زمینه ی حرف جور نشده بود. [صفحه ۱۱۱] ایشان گفتند: شب بیست و هفتم ماه رمضان به خانه رفتم و خوابیدم و در عالم رؤیا به محضر مقدس حضرت فاطمه ی زهرا علیها السلام شرفیاب شدم. وقتی که سلام کردم، حضرت با ناراحتی جواب فرمودند. عرض کردم: بی بی جان من از آن نوکرهای بی ادب نیستم، خیال می کنم اسائه ادبی از من سر زده باشد که شما از من ناراحت شده باشید؟ چرا این طور جواب مرا می دهید؟ حضرت فرمودند: حاج شیخ؛ مگر حسن پسر من نیست؟ فهمیدم که اشکال از کجا است. می فرمایند: چرا یادی از حسنم نمی کنی؟ حسنم غریب است، حسنم مظلوم است [۹۵].

مقام ارجمند فرزندان امام مجتبی

هنگامی که جناب حسنی مثنی، فرزند گرامی امام مجتبی علیه السلام خواست یکی از دختران امام حسین علیه السلام را تزویج کند. حضرت سیدالشهداء علیه السلام به ایشان فرمود: ای فرزند من؛ فاطمه و سکینه (سلام الله علیهما) دختران من هستند هر یک را که خواهی اختیار کن. حسن به جهت شرم جواب نگفت. امام حسین علیه السلام فرمود: من برای تو اختیار کردم فاطمه را که به مادرم حضرت فاطمه علیها السلام دختر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم شباهتش بیشتر است. جناب حسن با فاطمه ازدواج کرد و از وی چند فرزند آورد ایشان فاطمه بنت الحسین علیهما السلام را بسیار دوست می داشت و آن محترمه نیز با او بسیار مهربان بود. جناب حسن سی و پنج سال داشت که در مدینه رحلت نمود، و [صفحه ۱۱۲] برادر مادری خود ابراهیم بن محمد بن طلحه را وصی خود نمود. او آن بزرگوار را در بقیع به خاک سپرد. فاطمه بنت الحسین علیهما السلام بر قبر او خیمه ای افروخت و یک سال به سوگواری نشست و روزها روزه و شبها به عبادت قیام داشت، و زمانی که مدت یک سال تمام شد، موالی خود را فرمان داد که هنگام شب و در تاریکی خیمه را از روی قبر جناب حسن علیه السلام بردارند. شب هنگام صدایی را شنیدند که می گفت؛ (هل وجدوا ما فقدوا) «آیا یافتید آنچه را که گم نمودید». و دیگری در پاسخ او گفت: (بل یسوا فانقلبوا) «بلکه مأیوس شده و حالشان عوض شد» [۹۶].

آب شفا بخش

هنگامی که سیده ی نفیسه علیها السلام در مصر ساکن شد، در همسایگی خانه ی ایشان دختر نابینائی از جهودان زندگی می کرد، روزی جناب نفیسه مشغول وضو گرفتن بود که آن دختر به خانه آن بزرگوار آمد و دست برده از آب وضو آن بزرگوار برداشت و بر چشمان خود کشید، به قدرت پروردگار دیده اش بینا و روشن شد [۹۷].

ارزش و عظمت روپوشی در نزد خداوند

یک سال در مصر آب نیل کم شد و مردم به سختی و قحطی دچار [صفحه ۱۱۳] شدند، ناگزیر به درگاه سیده ی نفیسه علیها السلام روی آوردند، و از آن بزرگوار تقاضای دعا نموده اند تا خداوند بر آنها لطفی فرماید. سیده روپوش خود را به آنها مرحمت فرمود تا به دریا بیاندازند و قدرت خداوند را مشاهده نمایند. اهل مصر آن پارچه را در رود نیل انداختند. به قدرت خدا و به خاطر احترام آن مخدره در نزد پروردگار آب نیل افزایش پیدا کرد [۹۸].

خداوند را به حق شما سوگند دادیم

پیرزنی - در مصر - چهار دختر داشت که پنبه ریسی نموده و از درآمد آن زندگی می کرد. روزی مادر دختران محصول دسترنج فرزندان را به بازار برد تا بفروشد. ناگهان پرنده‌ای آن رشته های نخ را از دست او ربود و پرواز کرد. پیرزن بیچاره آه و ناله کرد و گفت: من جواب یتیمان را چه بگویم و برای آنها از کجا نان تهیه کنم. کسانی که حال او را دیده بودند، نیز متأثر شده و به او گفتند تا به نزد سیده‌ی نفیسه برود. سیده دست به دعا برداشت و این گونه خدای را خواند: ای پروردگار قادر و قاهر؛ به حال این زن شکسته حال رحمی بفرما. آنگاه به آن زن فرمود: بشین؛ خدا امر تو را اصلاح خواهد کرد. آن پیرزن با دلی سوخته و نگران از گرسنگی کودکانش نشست. ساعتی گذشت که گروهی از مردم به درب خانه‌ی سیده آمدند، و خطاب به ایشان عرض کردند: ما بازرگانیم و به وسیله‌ی کشتی به این دیار آمده‌ایم نزدیک این شهر کشتی ما سوراخ شد، ما به خاطر ترس از [صفحه ۱۱۴] غرق شدن کشتی، به درگاه خدا استغاثه کردیم و خدا را به حق شما سوگند دادیم، در آن حال مرغی پدیدار شد و بافته‌های از نخ را به سوی ما انداخت، ما هم به وسیله آن سوراخ را مسدود نموده و از غرق شدن نجات پیدا کردیم. ما به شکرانه‌ی نجات خود پانصد درهم نقره به حضور آورده‌ایم. سیده شکر الهی به جا آورد و آن پولها را به پیرزن مرحمت نمود [۹۹].

رحمت خدا به واسطه فرزندی از امیران عالم

جناب اسحاق مؤتمن، فرزند امام جعفر صادق علیهما السلام شوهر سیده نفیسه علیها السلام می باشد. در کتاب «دارالسلام» از کتاب «اسعاف الراغیین» روایت شده که: بعد از رحلت آن بانوی مجلله، اهل مصر از جناب اسحاق خواهش نمودند تا او را در مصر دفن نمایند. جناب اسحاق راضی نمی شد، تا اینکه یک شب پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم را در خواب دید که به او می فرماید: لا- تعارض اهل مصر فی نفیسه، فان الرحمة تنزل علیهم ببرکتها. با اهل مصر در دفن نفیسه مخالفت نکن، به درستی که به برکت فرزندم نفیسه رحمت بر اهل مصر نازل می شود [۱۰۰].

بهشت پاداش زیارت کریم اهل بیت

امام صادق علیه السلام فرمودند: روزی امام حسین علیه السلام در دامن پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نشسته بود، ناگهان سرش را بلند نمود و گفت: پاداش کسی که شما را بعد رحلت شما [صفحه ۱۱۵] زیارت نماید چیست؟ پیامبر فرمود: یا بنی؛ من آتانی زائرا بعد موتی فله الجنة، و من أتى أباک زائرا بعد موتی فله الجنة، و من اتى أخاک زائرا بعد موتی فله الجنة، و من اتاك زائرا بعد موتک فله الجنة. ای فرزندم؛ هر کس بعد از مرگم به زیارت من آید بهشت بر او واجب می شود، و هر کس بعد از شهادت پدرت به زیارت او رود بهشت بر او واجب می شود، و هر کس برادرت (امام حسن علیه السلام) را بعد از شهادت زیارت کند بهشت بر او واجب می شود و همچنین هر کس تو را بعد از شهادت زیارت نماید بهشت بر او واجب می شود [۱۰۱].

بهانه‌ی نجات

در فرمایشی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم خطاب به امام مجتبی علیه السلام فرمودند: هر کس تو را در دورانی زندگی و بعد از آن، زیارت نماید، بر من واجب است او را در روز قیامت نجات دهم [۱۰۲].

به من سلام بفرستید

امام مجتبی علیه السلام فرمودند: من زار قبری بعد موتی کمن هاجر الی فی حیاتی فان لم تستطیعوا فأبعثوا الی بالسلام فانه یبلغنی.

کسی که بعد از شهادت مرا زیارت نماید، گویا در دوران زندگیم به سوی من هجرت نموده است، اگر توانائی زیارت من را ندارید پس به من سلام بفرستید که همانا سلام شما به من خواهد رسید [۱۰۳]. [صفحه ۱۱۶]

یادی از جگر گوشه امام حسن علیه السلام

مرحوم ابن بابویه قمی، از محمد بن یحیی العطار روایت نمود که: مردی از اهل ری می گوید: به خدمت حضرت امام هادی علیه السلام مشرف شدم، آن حضرت فرمود: کجا بودی؟ عرض کردم: به زیارت امام حسین علیه السلام رفته بودم. آنگاه آن حضرت فرمود: اما لو زرت قبر عبدالعظیم عندکم لکنت کمن زار الحسین علیه السلام آیا نمی دانی، اگر قبر عبدالعظیم را که در نزد شما است زیارت کنی مثل آن است که امام حسین علیه السلام را زیارت کرده‌ای [۱۰۴].

پاورقی

[۱] بحار الأنوار: ۲۶ / ۱۳۸. [۲] کتاب الغیبه، ۹۳ ح ۲۴. [۳] سفر فضائی و ملکوتی: ۱۱۸، به نقل از بحار الأنوار: ۴۴ / ۱۴۵. [۴] جلاء العیون: ۱ / ۳۴۳. [۵] قطره‌ای از دریای فضائل اهل بیت علیهم السلام: ۱ / ۴۳۹، به نقل از بحار الأنوار: ۴۳ / ۳۱۴ ضمن ح ۷۳. [۶] جلاء العیون: ۲ / ۳۴۴. [۷] مدینه المعاجز: ۲ / ۸ ح ۴ / ۸۴۲. [۸] معانی الأخبار: ۱ / ۱۳۲ ح ۸. [۹] جلال العیون: ۱ / ۳۴۱. [۱۰] جلاء العیون: ۱ / ۳۴۱، معانی الأخبار: ۱ / ۱۳۰ ح ۶. با کمی تغییر. [۱۱] مدینه المعاجز: ۲ / ۸ ح ۴۸۳ / ۵. [۱۲] بحار الأنوار: ۴۳ / ۲۸۴ ح ۵۰. [۱۳] فضائل امام حسن مجتبی علیه السلام: ۴۹. [۱۴] سحاب رحمت: ۶۰۱. [۱۵] معجزات امام حسین علیه السلام از ولادت مبارک تا شهادت مظلومانه: ۱۶۷، به نقل از اشک‌های خونین: ۳۳۹؛ اسرار الشهداء: ۴۶۲، الدمعة الساکبه: ۳۵۰؛ معالی السیطین: ۲ / ۳۱. [۱۶] قطره‌ای از دریای فضائل اهل بیت علیهم السلام: ۲ / ۴۵۰، به نقل از الخصائص الحسینیة: ۲۳۹. «اگر بگوئیم در کربلا- نیز گرسنگی خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به این طریق برطرف می شد، اما تشنگی آنها به وسیله‌ی شراره‌ی تک شمشیرها و کاسه‌ی نیزه‌ها جواب داده می شد». [۱۷] سوره مریم؛ آیه: ۱۲. [۱۸] بحار الأنوار: ۴۳ / ۳۲۶ ح ۶. [۱۹] مدینه المعاجز: ۲ / ۲۶ ح ۸۹۰، بحار الأنوار: ۴۳ / ۳۶۶ ح ۲۴. [۲۰] صحیفه الأبرار: ۲ / ۱۵۷ ح ۲۶، نوادر المعجزات: ۱۲۳ ح ۲. [۲۱] معجزات امام حسین علیه السلام از ولادت مبارک تا شهادت مظلومانه: ۳۵، به نقل از فضائل الخمسه: ۳ / ۲۰۰. [۲۲] قطره‌ای از دریای فضائل اهل بیت علیهم السلام: ۲ / ۴۶۸، به نقل از دلائل الامامة: ۱۶۵ ح ۵. [۲۳] بحار الأنوار: ۴۳ / ۳۳۸ ذیل حدیث ۱۱. [۲۴] مدینه المعاجز: ۲ / ۴۶ ح ۹۱۰، اثبات الهداة: ۲ / ۵۶۵ ح ۴۴. [۲۵] نفاخ العلام: ۲ / ۲۵. [۲۶] نوادر المعجزات: ۱۲۳ ح ۱، صحیفه الأبرار: ۲ / ۱۵۷ ح ۲۵. [۲۷] مدینه المعاجز: ۲ / ۴۷ ح ۶۵، به نقل از منتخب طریحی: ۱۲۱. [۲۸] سوره‌ی نساء؛ آیه: ۶۴. [۲۹] بحار الأنوار: ۴۳ / ۳۱۸ ح ۲. [۳۰] مدینه المعاجز: ۲ / ۵۰ ح ۹۱۵. [۳۱] بحار الأنوار: ۴۳ / ۲۶۹ ح ۲۹. [۳۲] صحیفه الأبرار: ۲ / ۱۶۲ ح ۴۳، بحار الأنوار: ۴۳ / ۳۳۳ با تفاوتی در سند. [۳۳] جلاء العیون: ۱ / ۳۵۴، مدینه المعاجز: ۱ / ۵۱ ح ۷۹ با کمی تغییر. [۳۴] مدینه المعاجز: ۲ / ۲۷ ح ۸۹۳، بحار الأنوار: ۴۳ / ۲۶۶ ح ۲۵. با کمی تغییر. [۳۵] مدینه المعاجز: ۲ / ۳۴ ح ۸۹۸، بحار الأنوار: ۴۳ / ۳۱۳. [۳۶] اشکهای خونین: ۴۷۷. «ناگفته نماند که راوی این روایت، فرستاده پادشاه روم بوده و این جریان را در هنگامی که اهل بیت شریف سالار کربلا حضرت مولی امام حسین علیه السلام را به مجلس یزید علیه العنه وارد کردند به جهت اعتراض به او بیان داشت». [۳۷] قطره‌ای از دریای فضائل اهل بیت علیهم السلام: ۱ / ۴۴۶، به نقل از بحار الأنوار: ۴۳ / ۳۰۷، مائه منقبة: ۲۶ منقبت ۸، غایة المرام: ۶۵۹، جلاء العیون: ۱ / ۳۵۸. [۳۸] صحیفه الأبرار: ۲ / ۱۶۹ ح ۵۵، بحار الأنوار: ۴۳ / ۳۰۸. «این حدیث نیز دلالت بر عصمت امام حسن و امام حسین علیهما السلام دارد». [۳۹] مدینه المعاجز: ۲ / ۷۲ ح ۴۹۰. [۴۰] در کتاب «صواعق المحرقة» آمده که ابوسعید خدری؛ می گوید: ما منافقان را از کینه آنها نسبت به علی علیه السلام شناسائی می کردیم، (صواعق المحرقة: ۱۲۲، سنن ترمذی: ۵ / ۶۳۵). [۴۱] قطره‌ای از دریای فضائل

اهل بیت علیهم السلام: ۲ / ۴۶۸، الثاقب فی المناقب: ۱۲۲ ح ۹. [۴۲] معجزات امام حسین علیه السلام از ولادت مبارک تا شهادت مظلومانه: ۱۴۲، منتهی الآمال: ۳۶۹. [۴۳] مدینه المعاجز: ۲ / ۵۳ ح ۹۲۳. [۴۴] مشارق الانوار: ۱۴۸. [۴۵] منظور از خنثی همان مؤنث است که در اول روایت آمده است. [۴۶] قطره‌ای از دریای فضائل اهل بیت علیهم السلام: ۲ / ۴۷۶ به نقل از خرائج: ۲ / ۵۷ ح ۲. [۴۷] سوره‌ی آل عمران؛ آیه‌ی: ۳۳. [۴۸] مدینه المعاجز: ۲ / ۷۵ ح ۱۰۶، به نقل از الهدایة الکبری: ۱۸۷. [۴۹] قطره‌ای از دریای فضائل اهل بیت علیهم السلام: ۲ / ۴۷۸. [۵۰] صحیفه الأبرار: ۲ / ۱۶۲، قطره‌ای از دریای فضائل اهل بیت علیهم السلام: ۲ / ۴۷۰، به نقل از الثاقب فی المناقب: ۳۰۶ ح ۱، معالم الزلفی: ۴۱۴. به نقل از مدینه المعاجز. [۵۱] صحیفه الأبرار: ۲ / ۱۵۶ ح ۲۳، نوادر المعجزات: ۱۲۷ ح ۱۰، مدینه المعاجز: ۲ / ۱۳ ح ۸۵۹. [۵۲] بحار الأنوار: ۴۳ / ۲۲۶. [۵۳] مدینه المعاجز: ۲ / ۱۱ ح ۸۵۱، صحیفه الأبرار: ۲ / ۱۵۷ ح ۵۷، نوادر المعجزات: ۱۲۳ ح ۳۳. [۵۴] قطره‌ای از دریای فضائل اهل بیت علیهم السلام: ۱ / ۳۴۵. [۵۵] اصول کافی: ۲ / ۳۶۲. این روایت شریف در کتابهای معتبر دیگر نیز آمده است. [۵۶] نوادر المعجزات: ۱۲۵ ح ۶، صحیفه الأبرار: ۲ / ۱۵۷ ح ۲۴. [۵۷] بحار الأنوار: ۴۳ / ۳۲۷. [۵۸] جلاء العیون: ۱ / ۳۷۲. [۵۹] صحیفه الأبرار: ۲ / ۱۵۷: مدینه المعاجز: ۲ / ۱۱ ح ۸۵۲. [۶۰] قطره‌ای از دریای فضائل اهل بیت علیهم السلام: ۱ / ۴۳۹، مناقب ابن شهر آشوب: ۴ / ۱۴، المستدرک: ۱ / ۳۵۴، بحار الأنوار: ۴۳ / ۳۳۹. [۶۱] جلاء العیون: ۱ / ۳۶۵. [۶۲] مدینه المعاجز: ۲ / ۶۳ ح ۹۳۰. [۶۳] سوره‌ی لقمان؛ آیه‌ی ۳۴. [۶۴] مدینه المعاجز: ۲ / ۱۴ ح ۸۶۴، نوادر المعجزات: ۱۲۹ ح ۱۴، صحیفه الأبرار: ۲ / ۱۵۹، به نقل از بحار الأنوار: ۴۳ / ۳۲۸. [۶۵] جلال العیون: ۱ / ۳۷۹. [۶۶] نوادر المعجزات: ۱۲۴ ح ۵، مدینه المعاجز: ۲ / ۱۱، صحیفه الأبرار: ۲ / ۱۵۸ ح ۳۰، به نقل از دلائل الامامة. [۶۷] مدینه المعاجز: ۲ / ۷۴ ح ۱۰۵. [۶۸] نوادر المعجزات: ۱۲۶ ح ۸، مدینه المعاجز: ۲ / ۱۲ ح ۸۵۸، اثبات الهداة: ۲ / ۵۶۲ ح ۲۸. [۶۹] نوادر المعجزات: ۱۲۶ ح ۹، مدینه المعاجز: ۱۳ ح ۸۵۸، اثبات الهداة: ۲ / ۵۶۲ ح ۲۹. [۷۰] مدینه المعاجز: ۲ / ۲۲ ح ۸۸۰، صحیفه الأبرار: ۲ / ۱۶۸ ح ۵۰. [۷۱] نوادر المعجزات: ۱۲۸ ح ۱۳، مدینه المعاجز: ۲ / ۱۴ ح ۸۶۲، صحیفه الأبرار: ۲ / ۱۶۸ ح ۵۳. [۷۲] دعای امام مجتبی علیه السلام این گونه بود: خداوند! بحق جدم محمد مصطفی و پدرم علی مرتضی و مادرم فاطمه‌ی زهرا و برادرم سیدالشهداء، اینها را زنده بفرما. عجایب و معجزات شگفت انگیزی از چهارده معصوم علیهم السلام: ۱۹۳. [۷۳] اثبات الهداة: ۲ / ۵۶۶. [۷۴] بحار الأنوار: ۴۳ / ۲۲۸ ح ۸. [۷۵] بحار الأنوار: ۴۳ / ۳۲۹ ح ۹، صحیفه الأبرار: ۲ / ۱۶۰ ح ۳۸. [۷۶] مدینه المعاجز: ۲ / ۵۲ ح ۹۲۰. [۷۷] بحار الأنوار: ۴۳ / ۳۲۳ ح ۱. [۷۸] عجایب و معجزات شگفت انگیزی از چهارده معصوم علیهم السلام: ۱۸۸، به نقل از خلاصه الأخبار. [۷۹] فضائل امام حسن مجتبی علیه السلام: ۱۹۱. [۸۰] امالی مرحوم صدوق: ۱۷۸ م ۲۳ ح ۸. [۸۱] فضائل امام حسن مجتبی علیه السلام: ۲۷۳. [۸۲] مدینه المعاجز: ۲ / ۶۹ ح ۹۸. [۸۳] جلاء العیون: ۱ / ۳۴۸. [۸۴] جلاء العیون: ۱ / ۳۵۱. [۸۵] دیوان مرحوم کمپانی: ۱۲۱. [۸۶] جلاء العیون: ۲ / ۳۴۲. [۸۷] عجایب و معجزات شگفت انگیزی از چهارده معصوم علیهم السلام: ۱۷۵. [۸۸] اثبات الهداة: ۲ / ۲۶۶ ح ۴۹. [۸۹] اثبات الهداة: ۲ / ۵۵۴ ح ۱. [۹۰] فضائل امام حسن مجتبی علیه السلام: ۲۸۱. [۹۱] دیوان مرحوم کمپانی: ۱۲۶. [۹۲] امام مهدی علیه السلام از ولادت تا ظهور: ۱۲۶، بحار الأنوار: ۵۱ / ۱۳۲. [۹۳] امالی مرحوم صدوق: ۱۱۵ م ۲۴ ح ۳. بحار الأنوار: ۴۵ / ۲۱۸ ح ۴۴. [۹۴] مدینه المعاجز: ۲ / ۶۳ ح ۹۳۱. [۹۵] آثار و برکات امام حسین علیه السلام: ۲۱۴، به نقل از نغمه‌های از بلبل بوستان حضرت مهدی علیه السلام: ۳ / ۱۹۸. [۹۶] منتهی الآمال: ۳۱۴. [۹۷] الوقایع و الحوادث: ۱ / ۳۲۷، به نقل از تحفة الأحباب. حضرت سیده نفیسه سلام الله علیها دختر گرامی حسن بن زید بن حسن بن علی (امام مجتبی علیه السلام) می باشد. بارگاه ایشان در کشور مصر است و دارای کرامات بی شماری هستند. که در این بخش به برخی از آن معجزات اشاره می شود. [۹۸] الوقایع و الحوادث: ۱ / ۳۲۷. [۹۹] الوقایع و الحوادث: ۱ / ۳۲۷. [۱۰۰] منتخب التواریخ: ۱۹۶. [۱۰۱] وسائل الشیعه: ۱۰ / ۲۵۷ ح ۱۷. [۱۰۲] فضائل امام حسن مجتبی علیه السلام: ۳۲۶. [۱۰۳] فضائل امام مجتبی علیه السلام: ۳۲۶. [۱۰۴] کامل الزیارات (مترجم): ۹۷۵، منتهی الآمال: ۱ / ۲۴۶.

